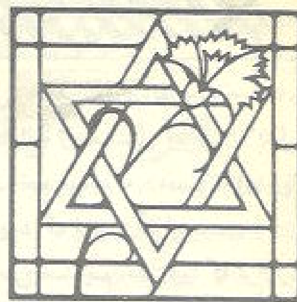
ב"ה



چشم انداز

سال اول ــ شماره ۵ ــ اپریل و می ۱۹۹۱ ــ ایار ۵۷۵۱

تیراژ ۷۰۰۰ نسخه

«مقالات ونامه های چاپ شده نمایانگر افکار نویسنده آن است وچشم انداز هیچ گونه مسئولیتی در این مورد ندارد.»

از انتشارات IJF (سیامک)

مرامنامه

برای دوستان وخوانندگان عزیزی که درخواست کرده بودند، مرامنامه سازمان را پخش می کنیم. خواهشمندیم ما را از نظریاتتان مطلع سازید.

۱ــ روشن نمودن عقاید عمومی به مسائل مربوط به یهودیت.

۲ــ مخالفت با تعصبات نژادی و حمایت از حقوق بشر.

۳ــ اشاعه فرهنگ ــ علائق و پیشرفت های یهودیان در سراسر دنیا.

۴ــ کمک به هدف های انسانی و همکاری با سازمان های فرهنگی ــ اجتماعی برای بهبود وضع بشریت.

۵ــ آشنا نمودن یهودیان مهاجر از ایران به مسائل و نقش امریکا و همکاری سازنده و فعال در آنها.

۶ــ نگاهداری سنت های خوب وارزنده فرهنگ ایرانی ــ دور نگاهداشتن مسائل خانمان برانداز فرهنگ نو و گذشته ــ تلفیق ارزشهای خوب فرهنگ یهودی ــ ایرانی ــ امریکائی برای سازندگی نسلی سازنده با فرهنگی انساندوستانه.

۷ــ روشن نمودن صیونیزم (بمثابه عشق و امید به سرزمین صیون و بازسازی آن) و نگاهداری میراثهای با ارزش یهودی برای نسل جوان یهودی امریکائی، که پیشینه ایرانی دارند.

۸ــ همکاری سازنده و دائمی برای تلفیق غیرقابل اجتناب نسل نوبا سازمان های یهودی امریکائی موجود.

۹ــ شناخت ترتیب و گسترش تفاهم ورابطه بهترین علائق مشترک کشورهای امریکا ــ اسرائیل و ایران.

۱۰ــ وجود سازمان **کاتالیزری است** برای ایجاد رابطهٔ بهتر بین نسل نوونسل قدیم.

من و گنجشکهای خونه

داریوش فاخری

«اسکار وایلد» میگوید: هیچ رنجی بالاتر از آن نیست که انسان بخواهد درمیان گروهی دروغگو و سیاهکار همیشه راست بگوید وراست باشد.

در پی آمد جنگ عراق و تقریباً تمامی ملت های دنیا، بررسی ها و برداشتهای برادران مسلمان همزادگاهمان ایران بسیار جالب و قابل توجه می باشد. این نگرش های سیاسی ونتایج منتج از آن که از طرف گروههای مختلف باعقاید سیاسی گونه گون، ولی عموماً روشنفکر عنوان می گردد، در این برهه ومقطع تاریخی ما بسیار تأسف بار است. چه آنکه این رهبران روشنفکر که درگذشته و حال نقش رهبری جامعه جنگ زده وعقب تر رفته را بعهده داشته و یا در آینده خواهند داشت با بینشی چنین، ارمغانی جز آنکه روشنفکران هم قماششان در چند دهه اخیر برای ایران داشته اند، نخواهند داشت.

بزرگترین و شاید بارزترین علائم درماندگی اقتصادی و ناشکوفائی فرهنگی ایران بخاطر ضعف درک این واقعیت بود که ایران به همه تعلق داشت. روشنفکران ایرانی، بعد از دوران مصدق، با خود محوریها و گم شدن درمیان تزهای گوناگون سیاسی، تمامی نیروهای خلاقه کشور ایران را به بیراهه ومقابل هم کشاند و از این راه خیانت های ناآگاهانه وغیرتعمدی باخیانت های از پیش ریخته شده، کشوری نابسامان پراز خدعه ونیرنگ و خودخواهی و زد وبند را پی ریزی نمود که پی آمد آن انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ شد.

روشنفکران این چنینی که دست به قلمی دارند و یا نامی، سر درگم و حیران ــ سعی در پیدا نمودن ریشه ناکامیها و شکستها و محرومیت های خود را دارند، دوباره ایران گم شده و خودنمایان، و در این راه می بینیم شخصیت سیاسی ای چون دکتر شاهپور بختیار درمصاحبه ای با نشریه راه آزادی، یهودیان امریکا را باعث و بانی فشار به شیوخ خلیج فارس می داند که کمک های مالی را به او قطع کرده اند. شیوخی که در دهه ۸۰ با کمک های مالی بیشمار خود بالاترین بودجه نظامی کشور عراق را در طول تاریخ آن سرزمین تأمین نمودند (مجله تایم ۱۱ فوریه ۹۱) تا ایرانیان را دسته دسته قتل عام کند، هتک ناموس نماید وبچه های شیرخواره کرد را در حلبچه به دیار عدم بفرستد.

درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

این مد جدید سیاست یابی و سیاست شناسی روشنفکران ایرانی در غربت است که دائماً دم از حقوق ملت عرب بزنند و حق فلسطینی را برای فلسطینی ها بخواهند. وقتی فرزندان غیور کشور عزیز ایران زیر آماج گلوله های چریک های فلسطینی به خاک و خون غلطیدند تا انقلابی پا بگیرد و این آقایان در بدر شوند، وقتی کشورهای عربی منطقه بمدت ۸ سال ماشین جهنمی جنگی عراق راتوان بخشیدند تا بتواند خاک سرزمین ما را به توبره بکشد و زن و بچه های ما را بکشند و ناموس زنان ایرانی را به سربازان عراقی ببخشند، اپوزیسیون شاپور بختیار با آنان لاس سیاسی میزد وقول میداد (به نقل از مصاحبه راه آزادی) که در صورت نخست وزیر بودن به

بقیه در صفحه ۲



گزارش جشن پسح

عصر روز پنج شنبه چهارم اپریل بمناسبت ایام پسح جشن با شکوه ومفصلی درسالن کنیسای ویلبر با حضور بیش از پانصد نفر انجام شد. در این جشن از مدعوین با میوه ونوشابه و پسته پذیرائی و هنرمندان از جمله پنی کوهن خواننده اسرائیلی و بیژن مرتضوی نوازنده چیره دست همراه با گروه بلاک کت چنان برنامه ای اجرا کردند که مورد تحسین همگان قرار گرفت. استقبال مردم برای شرکت در این جشن بحدی بود که از چهار روز قبل از برگزاری جشن کلیه بلیط ها بفروش رفته بود وتعداد افرادیکه با تلفن یا مراجعه بمراکز فروش بلیط تقاضای شرکت در این جشن را داشتند بالغ بر ۲۰۰ نفر میشدند. سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک) از کلیه افرادیکه موفق نشدند در این جشن شرکت کنند صمیمانه پوزش می خواهد.

با توجه به استقبال بی شائبه شما عزیزان از برنامه ها، سازمان سعی خواهد کرد بامید خداوند متعال در آینده نزدیکی برنامه های مورد پسند شما رادر سالن هائی بزرگتر با گنجایش بیشتر برگزار نماید.





گزارش روز باغ

روز یکشنبه هفتم اپریل بنا بدعوت سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک) تعدادی بیش از ۳۵۰۰ نفر در باغی که از طرف سازمان باین منظور انتخاب شده بود شرکت کردند. منظره باصفای باغ و راحتی وامکانات مخصوصاً شباهتی که این باغ به باغ های تهران وشهرستانها داشت چنان شور و شوقی در مردم بوجود آورده بود که از صبح علی الطلوع تا پاسی از شب همگی به رقص وپایکوبی مشغول بودند.

با توجه به استقبال بی نظیر شما از برنامه های پیشنهادی سازمان، سازمان در نظر دارد روز ۲۸ جولای (یک شنبه بعد از شبات نحمو) برنامه پیک نیک عمومی در همین باغ مصفا که دارای درختان سر بفلک کشیده، رودخانه پرآب، وسایل وتجهیزات باربکیو، صندلیهای متعدد برای نشستن وپارکینگ و ورودیه مجانی همراه با برنامه کوه نوردی و اسب سواری و داشتن زمین برای بازی بسکتبال و بیس بال می باشد پیاده نماید.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر بدفتر سازمان شماره تلفن: ۱۲۷۰ــ۵۰۳ (۸۱۸) تلفن بفرمائید.

من و گنجشگ ها

اسرائیل نفت نخواهد فروخت و اپوزیسیون مسعود رجوی سرگرم کشتار ایرانیان درون مرزی بود که اربابان عراقی خود را خوشحال کند.

بی اختیار به یاد مقاله ای می افتم از هما ناطق که با استناد به بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس از نامه ای که میرزا ابوالحسن خان بتاریخ ۱۲ رجب ۱۲۴۱ به آنان نوشته یاد می کند:

«به نزد اولیای دولت و رجال وقت، فرنگی سرمشق کاملی بود. برخی مفتخر بودند به این که جاسوس فرنگیانند.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی که معاهده گلستان و معاهده سیاسی ایران وانگلیس در ۱۲۲۴ (قرار داد مجمل) به وسیله او بسته شد، در نامه ای به اولیای حکومت انگلیس نوشته افتخار می کند که در بستن قرارداد به نفع انگلیس و به زیان کشور خویش دست داشته است و انگلیسها از این بابت و ازهمان تاریخ مبلغی ماهانه در بانک بمبئی به حساب او می ریخته اند. میرزا ابوالحسن خان درخواست می کرد که پس از مرگش این مبلغ به حساب پسرش میرزا مهدی خان پرداخت گردد و دولت انگلیس جواب می داد که این کار ممکن نیست. زیرا پسر او هنوز کاری برای دولت انگلیس انجام نداده و قراردادی نبسته».

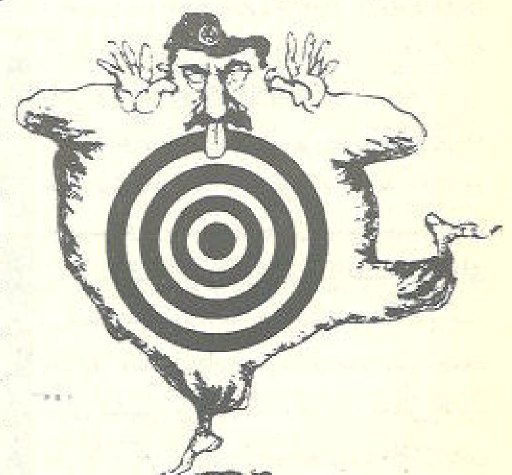
مجله وزین سیمرغ که بهمت دکتر مرتضا میرآفتابی در لوس آنجلس چاپ وپخش می گردد در شماره نوزدهم وبیستم خود مقاله ای دارد از آقای دکتر محمد امجد که در آن بی پایه ترین تعبیر سیاسی جنگ را قلم زده است. در این مقاله که دائم ازحقوق ملی اعراب و فلسطینی هاسخن میرود با یک سری شعارهای دست دوم وبی حال کمونیستی فردی روبرو می شویم که تداعی شعری ازشاعر مرحوم میرزا محمود می باشد:

چار چیز است اختلاف ما ز اقوام و ملل
کلّه بی مخ، چانه بی حس، چشم کوروگوش کر

از نوشته های دکتر عزیز: **سرزمین فلسطین را یهودی های اروپائی بلعیدند وخودشان را قتل عام کردند.** لطفاً به آمار زیر نظری بیاندازید.

آمار کشته شدگان فلسطینی از ۳۸ــ۱۹۳۶ تا کنون

۷۱ــ۱۹۷۰ توسط اردن	۱۲,۰۰۰ نفر
از ۱۹۳۶ بین جناحهای مختلف خودشان	۱۰,۰۰۰ نفر
۸۴ــ۱۹۷۶ توسط سوریه در لبنان	۱۰,۰۰۰ نفر
توسط شیعیان در لبنان	۵,۰۰۰ نفر
توسط ارتش اسرائیل	۴,۰۰۰ نفر
۳۸ــ۱۹۳۶ توسط انگلیس ها	۱,۰۰۰ نفر



عملی که صدام در جنگ خلیج فارس صورت داد

درجنگ عراق دهها هزار امریکائی کشته خواهند شد و جنگ کوتاه نخواهد بود. نتیجه جنگ کاملاً مشخص است. اسد، فهد و شمیر صدها بار از صدام آدم کش ترند. اسد و قتل عام های مردمانش وحکومت سرکوبگر او را جهان می شناسد. قتل عام مردم خود ــ مردم لبنان و در آمار بالا از مردم فلسطین. ایشان فقط دریک شهر جنوبی سوریه، تعداد ۳۵ هزار نفر ازمردم خود را توسط برادرش قتل عام نمود تاتظاهراتی را برعلیه خود بخواباند. پرنس فهد هم کسی است که مدت ۸ سال با کمک عراق، دستش را به خون برادران وخواهران مسلمان ایرانی من آغشت. من فراموش نمی کنم، تو ای دکتر عزیز هموطن من فراموش نکن، که در مردادماه ۱۳۳۶ چگونه این شاهزاده عرب وهموطنانش شمار کثیری (به نقل از مطبوعات ایران و خارجی) از زائران ایرانی را در مراسم حج قتل عام نموده و به نقل ازمردم ایران به زنان زائر تجاوز جنسی نمودند.

عراق تنها در جنگ ۸ ساله خود با ایران ۷۰۰ هزار ایرانی را کشت، کجا شمیر تا بحال صد برابر ۷۰۰,۰۰۰ ایرانی را کشته. از خیل ایرانیانی که به اسرائیل میروند قتل عام کرده یا مردم کشور خود را در تظاهرات ضد حزبش به خاک وخون کشیده. کشور اسرائیل از بدو پیدایش خود (با مدرک وسند)، همیشه در کنار ملت ایران بوده و تا نهایت توان خود سیاست همکاری و احترام را نسبت به کشورعزیز ایران اعمال داشته است.



دکتر عزیز جای تأسف است که شما جای دوست ودشمن را عوضی گرفته و درمقاله تان می نویسید **هیتلر رضوان الله علیه.** کدام انسان شرافتمندی امروز این لقب را به هیتلر می دهد.

نوشته اید که عراق می خواست کویت را پس بدهد و این موضوع را سفیر عراق به سایروس وانس و برژنیسکی گفته بود. لطفاً به گاهشمار جنگ در همان مجله سیمرغ ۵ ترجمه آقای دکتر آزرم سا نظری بیافکنید.

عراق به کویت حمله کرد. شما وآقای دکتر مرتضا میرآفتابی که دم از جنگ نابرابر میزنید آیا کویت توانایی مقابله با چهارمین قدرت نظامی دنیا را داشت ویا سفارتخانه های کشورهای دموکراسی در کویت. شیوه ارعاب وترس که سالها دیکتاتور خودکامه ای را با ترور ها وقتل عام بر مسند حکومت نگاهداشته وی را برآن داشت که با قربانی کردن ۱ میلیون هموطن خودش و هموطن من و شما به حالت بیمار گونه ای به جائی برسد که بقول شما و سردبیر مجله سیمرغ با تمام کشورهای دنیا دربیفتد ودهها هزار کشته بجای بگذارد وکشوری و یران را به ارث ببرد و اکنون ذخیره پول خارجیش تمام شود. خسارت جنگ را سالها وسالها بپردازد. نان و قند وشکر وصابون در کشوری که مردمش در تنعم بی سابقه ای زندگی می کردند جیره بندی شود. واردات کالاهای صنعتی، مواد اولیه خام، ماشین آلات و کالاهای نیمه ساخته شده تا ۹۰ درصد کاهش یابد. مصرف کالری عراقی ها از ۳,۱۰۰ به ۱,۸۰۰ کالری در روز برسد، وحالا کشورش نه شمال دارد ونه جنوب.

اینهمه بخاطر اینست که درآن کشوریک شهروند حق اعتراض و یا برگزار کردن یک میتینگ آرام را ندارد. صدام از کسی نباید اجازه بگیرد. میزان سواد این دیکتاتور محدود و گذشته پر از محرومیت و پرآشوبی را داشته است. آقای دکتر میرآفتابی عزیز، درمقابل او جورج بوش از خانواده ای مرفه و دارای تحصیلات عالیه از دانشگاه معتبر «ییل» می باشد. برای جنگ با حوصله کامل یک سیاستمدار عالی موافقت نظر جهان را گرفت. کنگره امریکا به او اجازه جنگ داد و دهها تظاهرات ضد جنگ در این مملکت برگزار شد وآزادی این کشور تا بدآنجاست که شما در نشریه تان این دو رهبر را در کمال بی انصافی به هم تشبیه می کنید و او را جنایتکار، ابله و وحشی می نامید، جائیکه یک هزارم این لغات‌را نمی توانید در هیچ کشور اسلامی علیه رهبر آن بکار ببرید.

این بود نتیجه گیری ملی و کمونیست های رنگ باخته مجله سیمرغ که در شماره ۳۳۲ سنگر (نشریه سلطنت طلب) درمقاله ای تحت عنوان تفسیر و ماورای تفسیر بنقل از تراوشات فکری کسی که گویا وکیل سابق دربار ایران بوده می خوانیم:

«تنها صدمه موشکهای» بی خیر وبرکت «عراقی به اسرائیل بیهوش شدن هشتصد، نهصد نفر اسرائیلی ازترس وبزرگترین خسارت اسرائیل، خرابی شلوار آنها بوده است».

جاراله زمخشری **ایرانی الاصل** در مقدمه کتاب خود موسوم به «مفصل» (به زبان عربی) می نویسد که ترجمه آن اینست:

«می ستایم خدای را که مرا از دانشمندان تازی کرد، مرا با غیرت وتعصب عربی سرشت و مرا بازداشت که از گروه ایشان منفرد گردم و یا به جمع شعوبیان بپیوندم و مرا از مذهب این شعوبیان (ایرانیان) ایمن داشت وحفظ کرد».

اینها نمونه ای است از نقطه نظرهای گروهک های اپوزیسیون خارج که می خواهند ایران فردا را پی ریزی کنند و این عکس نیز نمونه نظر کسانی است که زمام ایران امروز را در دست دارند. اینان کسانی هستند که در روند بمباران شهرهای اسرائیل در خیابانهای تهران نقل و شیرینی پخش می کردند.

کمترین توقع من یهودی ایرانی زاده ازتمام این منورالفکران اینست که پر سیمرغ را آتش بزنند و چاره جویی کنند. وظیفه ایرانی، برای سعادت کشورخودش قاطعیت در تصمیم گیریهائی است که ازراه منطق وبا درک صحیح و اصولی وقایع سیاسی و تکنولوژیکی جهان برای پیشبرد و رفاه جامعه ایرانی باشد. در این راه همکاری با کشورهای پیشرفته و دموکرات دنیا بایستی سرلوحه کرداریک ایرانی باشد.

منافع مشترک کشور پیشرفته و دموکرات اسرائیل که دریک روند با ایران منطبق گردد در غایت برای آینده هر دو کشور، که درمیان کشورهای همسایه دیکتاتوری و پرآشوب منطقه زندگی می کنند، سودمند می باشد؛ یهودی واسرائیل را مقصر تمام ناکامیها وعقب ماندگیهای خود دانستن، نه آنکه صادقانه و منصفانه نمی باشد، بلکه بسیار ابلهانه بنظر می رسد.



٤ اسرائیلی به ضرب کارد یک رزمنده فلسطینی به قتل رسیدند

یک رزمنده فلسطینی که هفته گذشته ٤ اسرائیلی را به ضرب کارد به قتل رسانده بود در حالی که دستها وپاهایش با قفل وزنجیر بسته شده توسط پلیس رژیم صهیونیستی به دادگاه برده می‌شود. این رزمنده فلسطینی که «مصطفی ابوجلا» نام دارد پس از این که از سوی نیروهای امنیتی اسرائیلی مورد اصابت گلوله قرار گرفت‌دستگیروبه‌شیوه‌وحشیانه‌ای مورد ضرب وشتم وشکنجه واقع شد. دستهای باندپیچی شده وصورت متورم رزمنده فلسطینی حاکی از شدت رفتار وحشیانه باوی است. این اقدام در آستانه ورود جیمز بیکر وزیر امور خارجه آمریکا به سرزمینهای اشغالی فلسطینی انجام شد وابوجلا پس از این عملیات متهورانه خطاب به خبرنگاران گفت: «آمریکا باید از این اقدام درس بگیرد». لازم به ذکر است که در خبرهای قبلی خبرگزاریها تعداد کسانی که به دست ابوجلا به قتل رسیده‌اند ۳ نفر ذکر شده بود.

آقای دکتر بنجامین بهروزان

سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک) درگذشت پدر گرامی شما مرحوم باشی بهروزان را بشما و خانواده های وابسته صمیمانه تسلیت می گوید.

هیئت مدیره سازمان «سیامک»

برگزاری جشن پسح وعید آزادی، بخاطر سهل انگاری ما مصادف شد با شب «بست» که از این لحاظ از عموم همکیشان عزیز پوزش می طلبیم.

«موعد شاوعوت»

از کتاب: چراهای دیانت یهود
ترجمه: مسعود ترمه چی

شاوعوت یکی از سه جشنی است که بوسیله زائران اولیه گرفته شد. دو جشن دیگر موعد پسح و موعد سوکا هستند. در زمان معبد مقدس، جشن زائران در اورشلیم گرفته می شد که یهودیان از سرتاسر فلسطین و از کشورهای همسایه فقط بخاطر این جشنها به اورشلیم سفر می کردند.

موعد شاوعوت چندین نام دیگر نیز دارد، مانند جشن هفته ها (خگ شاوعوت)، جشن اولین میوه ها (خگ هبیکوریم) و جشن برداشت محصول (خگ هکاتزیر). هر کدام از این نامها حکایت از رابطه این جشن با کشاورزی دارد که در اواخر بهار جشن گرفته می شد بوسیله دادن صدقه مخصوصی برای شکرگزاری در معبد مقدس شاوعوت در روز ششم ماه سیوان جشن گرفته می شود که هفت هفته و یک (۵۰) روز پس از روز دوم موعد پسح است. بنابراین این موعد رابطهٔ نزدیکی با موعد پسح پیدا کرده است. تلمود، شاوعوت را جشنی در اختتام موعد پسح بحساب آورده است و حتی آنرا به نام (آتزِرت) یعنی «در پایان» خوانده است.

تورات به هیچ وجه جشن شاوعوت رابه اعطاء تورات در کوه سینا ربط نمی دهد. در صورتیکه تلمود چنین رابطه ای را برقرار کرده است. ظاهراً، رابطهٔ بین این دو جشن هنگامی برقرار شده است که محققین که داستان خروج از مصر را در تورات دنبال می کردند حساب کردند که تاریخ های جشن برداشت محصول شاوعوت و اتفاقاتی که در کوه سینا افتاد در یک زمان بودند.

هنگامی که رابطه ای بین موعد شاوعوت و اعطای تورات در کوه سینا برقرار شد، این جشن که زمانی برای کشاورزی بود بصورت جشنی برای تورات درآمد. در تمام طول شب موعد شاوعوت، کلاس مطالعه تورات برقرار شد و این جشن بصورت نشانهٔ تثبیت یهودیت درآمد.

امروز در موعد شاوعوت در کنیساها کتاب روت خوانده می شود (روت یک زن موآبی بود که وفاداری او به یهودیت بسیار معروف است). در اواخر قرن نوزدهم، یهودیان ریفورم رسم جشن برمیتصوا را در موعد شاوعوت شروع کردند. امروز، در میان گروه های ریفورم، کانسرواتیو و حتی بعضی از ارتودوکسها موعد شاوعوت زمانی است برای پسرها و دخترها، معمولاً بین سنین سیزده سال و شانزده سال، که جشن برمیتصوا و بت میتصوا خود را بگیرند و تعهد خود را در مورد زندگی به طریق یهودیت تثبیت کنند.

سؤالها و جوابها

سؤال: چرا موعد شاوعوت را جشن می گیرند.

جواب: در تورات چندین بار به جشنی که ما به آن شاوعوت یا «پنتکاست» در ششمین روز ماه عبری سیوان جشن گرفته می شود (حدود ماههای می و ژوئن).

در سفر خروج (۲۳:۱۶) به اسرائیلی ها امر شده است که «برداشت محصول را جشن بگیرید، اولین میوه های دسترنجتان را که در مزرعه برای آن عرق ریختید.» به این جشن دو باره در سفر خروج (۳۴:۲۲) بعنوان «جشن هفته ها» اشاره شده است، زمانی که اولین «بهرهٔ» محصولات گندم برداشت می شد. در سفر اعداد (۲۸:۲۶) به این جشن با نام «جشن هفته ها» و «جشن اولین میوه ها» یاد شده است (خگ هبیکوریم). و پنجمین کتاب تورات (۱۶:۱۲) دلیلی برای این جشن می آورد «شما بیاد خواهید داشت که شما یک زمانی در مصر بسر بوده بودید.»

برطبق توصیفی که از این موعد در میشنا شده است (بیکوریم ۳)، مردم بومی فلسطین اول در بزرگترین شهر ناحیه جمع می شدند و اولین میوهٔ رسیده خود را به معبد می آوردند، در آنجا لو یها با آواز به استقبال آنها می آمدند.

سؤال: چرا سه روز قبل از موعد شاوعوت در تقویم عبری روزهای مخصوص به حساب می آیند؟

جواب: سه روز قبل از موعد شاوعوت که به آن به عبری «شلوشت یحی هگبالا» می گویند و معنی آن «سه روز محدودیت» است. این روزها که در تورات از آن یاد شده است (سفر خروج ۱۳ــ۱۹:۱۰) به یادبود سه روز آمادگی است، قبل از اینکه حضرت موسی در کوه سینا ده فرمان را دریافت کند. سرحداتی مقرر شده بود و مردم اجازه بالا رفتن از کوه یا نزدیک شدن به آن را نداشتند.

امروز، «شلوشت یحی هگبالا» فقط در اجتماعاتی رعایت می شود که ازدواج کردن در خلال «سیفرا» ممنوع اعلام شده است. در چنین اجتماعاتی ازدواج در سه روز قبل از شاوعوت آزاد می باشد.

سؤال: چرا بعضی ها شب قبل از موعد شاوعوت را تا صبح بیدار می نشینند؟

جواب: اولین بار کابالیست ها (یهودیانی که هنوز پیرو کابالا هستند) تا صبح بیدار نشستن از قبل از موعد شاوعوت را مرسوم کردند و آن شب را تا صبح به دعا و مطالعه می گذراندند تا از لحاظ روحی برگزاری این روز مذهبی که یادبود دادن تورات به یهودیان است آمادگی داشته باشند. براساس یک اعتقاد قدیمی رعد و برق فرزندان اسرائیل را در تمام مدتی که حضرت موسی در کوه سینا در انتظار دریافت تورات بود بیدار نگاه داشت.

رسم تا صبح بیدار ماندن به عبری «تیکون شاوعوت» گفته می شود که به معنی «آماده شدن و بحد کمال رسیدن برای شاوعوت» است. از جمله مطالبی که در این شب مطالعه می شود قسمت هایی از تورات، تلمود و زوهر است علاوه بر تفیلاهای مختلف و اشعار مذهبی.

سؤال: چرا در موعد شاوعوت لبنیات می خورند؟

جواب: در مورد خوردن لبنیات در موعد شاوعوت توضیحات گوناگون وجود دارد. یک توضیح اینست که لبنیات (وعسل) باید در روزی که تورات در کوه سینا دریافت شد خورده شود چون در سرود سرودها چنین آمده است، «شیر و عسل در زیر لبهای تو» (۴:۱۱) به آن معنی است که مانند شیر و عسل، کلمات تورات برای روح ما خوب و دلپذیر است.

یک توضیح دیگر اینست که دلیل این رسم را در سفر خروج ۲۳:۱۹ باید پیدا کرد «اولین و بهترین میوه هایت را به خانه خدا بیاور. تو بچه ای را در شیر مادرش نجوشان». «اولین میوه ها» در اولین قسمت شعر اشاره به موعد شاوعوت است. قسمت دوم شعر که اشاره به گوشت (بچه) و شیر شده است، به آن معنی تلقی شده است که دو غذای اصلی که در این موعد صرف شود، اول غذای لبنیاتی، بعداً به دنبال آن غذای گوشتی خورده شود.

سومین توضیح در مورد خوردن لبنیات در موعد شاوعوت براساس یک گفته قدیمی است که می گو ید وقتی که اسرائیلی ها بعد از دریافت تورات به خانه خود رسیدند فرصت زیادی برای آماده کردن غذای گوشتی نداشتند (چون برای ذبح کاشر وقت زیاد لازم است). بجای آن آنها با

بقیه در صفحه ۱۵

ASSASSINATION AND MASSACRE IN THE ARAB WORLD

قتل و آدم کشی در دنیای عرب

اینکه کشورهای عربی منطقه خاورمیانه جزو خشن ترین کشورهای جهان هستند حقیقتی انکار ناپذیر است. علیرغم آنکه عده ای کشمکش و زد و خورد بین اعراب و اسرائیل را دلیل این مسأله می دانند، درحقیقت اغلب این اتفاقات هیچگونه ارتباطی به روابط بین اعراب و اسرائیل ندارد.

آمار نشان می دهد که تعداد کودتاهای نظامی، قتلهای سیاسی، جنگهای داخلی مابین کشورهای عربی، قتل و سرنگونی مردم بی دفاع در عرض ۳۵ سال گذشته و همانطور که «بنجامین نتن یاهو» در مقاله ای در روزنامه «وال استریت» چاپ آپریل ۱۹۸۳ نوشته این اتفاقات حتی با تئوری رفع اختلاف بین اعراب و اسرائیل هم هرگز از بین نخواهد رفت.

تغییرات جغرافیایی با توسل به زور

چون اغلب رژیمها وسیستم های حکومتی در دنیای عرب دموکراتیک نیستند و توسط یک دیکتاتور اداره می شوند، تنها راه تغییر رژیم وروش سیاست کودتای نظامی است که توسط یکنفر ژنرال و یا ارتش به مرحله عمل در می آیند.

از سال ۱۹۴۸، ۴۰ کودتای نظامی با موفقیت به ثمر رسید و چون کسب اطلاعات در رژیم های خودکامه تقریباً غیرممکن است می توان حدس زد که تعداد کودتاهای نافرجام هم دو برابر تعداد کودتاهای موفق و به ثمر رسیده باشد.

معمولاً انقلابات توسط یکنفر ارتشی و بسرعت انجام می شود، بیشتر رهبران انقلاب برای مدت کوتاهی بر قدرت تکیه می کنند. برای مثال کلنل نائف» در سال ۱۹۶۸ فقط ۱۳ روز سر کار بود، بعضی ها مدت طولانی تر اما نه با آسودگی و آرامش. در این مقاله تعداد کودتاهای موفقیت آمیز در کشورهای مختلف ذکر شده است:

سوریه

۳۰ مارچ ۱۹۴۹

در این سال کلنل «حسنی زئیم» کابینه پرزیدنت «کواتلی» را منقرض کرد.

۱۴ اگست ۱۹۴۹

کلنل «سامی هیناوی» و همدستانش کودتای موفقیت آمیز همراه با توقیف و اعدام پرزیدنت «نجت ورسیر».

۱۹ دسامبر ۱۹۴۹

کودتای بدون خونریزی توسط «ادیب شیشاکلی» که فرمانده نظامی سوریه شد.

۱۷ ژانویه ۱۹۵۱

کلنل «شیشاکلی» یک دیکتاتوری نظامی اعلام کرد همراه با توقیف و قتل عام تعداد زیادی از مردم.

۲۴ فوریه ۱۹۵۴

یک طغیان و شورش علیه ارتش دیکتاتوری توسط یک گروه از ارتشیان سوریه از جمله «فیصل اتاسی، امین الواصف» و «مصطفی همدون» که منجر به استعفای کلنل «شیشاکلی» شد.

۱۳ اگست ۱۹۵۷

یک توطئه نابسامان که با توقیف های پراکنده باعث روی کار آمدن «عفیف بیزری» و همرزمان دست چپی اش کنترل حکومت را بدست گرفتند.

۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱

یک شورش سیاسی برعلیه رژیم «یونایتد عرب ریپابلیک» بسرکردگی کلنل «کوزباری» و یارانش.

۸ مارچ ۱۹۶۳

یک کودتای نظامی موفقیت آمیز توسط نظامیان و همرزمان بعث.

۲۳ فوریه ۱۹۶۶

کلنل «صالح جدید» و افراطیون مخالفان بعث دست به کودتا زدند.

فوریه ۱۹۷۰

بعد از یک انقلاب سفید ژنرال حافظ اسد به قدرت رسید.

۱۳ نوامبر ۱۹۷۰

حافظ اسد از «صالح جدید» و پیروانش خلع ید کرد و کنترل کامل حکومت را بدست گرفت. حدود ۲۰,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ نفر کشته بجای گذاشت.

کودتاهای ناکام سوریه

۲۷ سپتامبر ۱۹۵۰

اکتبر ۱۹۵۲

۳۱ مارچ ۱۹۶۲

۱۸ جولای ۱۹۶۳

۸ سپتامبر ۱۹۶۶

۱۹ اگست ۱۹۷۰

۳ اگست ۱۹۷۱

۲۳ فوریه ۱۹۷۳

اواسط ۱۹۷۶

کودتاهای نظامی در عراق

۱۴ جولای ۱۹۵۸

کودتای نظامی توسط عبدالکریم قاسم، کلنل عارف که منجر به قتل ملک فیصل، پرنس عبدالله و نخست وزیر نوری سعید و قتل و توقیف اعضاء کابینه رژیم سابق گردید.

۸ فوریه ۱۹۶۳

کودتای عبدالاسلام عارف و گروهی از نظامیان بهمراهی بعثی ها. در این کودتا قاسم به قتل رسید و گروه زیادی از طرفدارانش به قتل رسیدند.

۱۷ جولای ۱۹۶۸

رژیم عبدالاسلام عارف با یک کودتای نظامی توسط کلنل ناعف و ژنرال حسن البکر سرنگون شد.

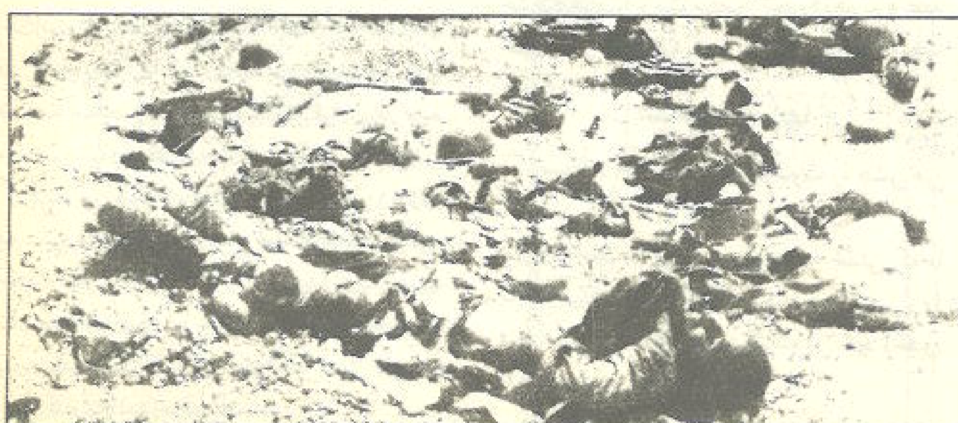
۳۰ جولای ۱۹۶۸

ژنرال حسن البکر، کلنل ناعف و نخست وزیر او یحیی را تبعید کرد و ژنرال عنصری به زندان افتاد و در زندان تحت شکنجه شدید قرار گرفت.

کودتاهای نافرجام در عراق

۱۲ــ۱۱ فوریه ۱۹۵۰

توسط رئیس پلیس.



Aftermath of a battle between Iraqi and Iranian forces.

۸ دسامبر ۱۹۵۸

توسط رشید علی گیلانی.

۸ مارچ ۱۹۶۳

توسط رئیس ستاد ارتش.

۱۳ نوامبر ۱۹۶۳

توسط ارتشیان افراطی.

۱۶ــ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۵

توسط یک نخست وزیر اسبق و چند ارتشی.

۳۰ جون ۱۹۶۶

توسط یک نخست وزیر اسبق.

۱۴ جولای ۱۹۷۱

توسط توطئه قتل سیاسی پرزیدنت حسن البکر.



Leftists drag the corpse of a Christian through the streets of Beirut. The man had been killed in an assault on the Holiday Inn.

مارچ ۱۹۷۴

توسط کردهای یاغی گروه پیشمرگان کُرد.

۸ اگست ۱۹۷۹

توسط دو نفر اعضاء دولت عراق.

در مصر

۲۳ جولای ۱۹۵۲

طغیان و شورش تحت فرماندهی ژنرال نقیب که منجر به خلع ید ملک فاروق از سلطنت شد و ژنرال نقیب به سمت رهبری کشور منصوب شد.

۲۶ فوریه ۱۹۵۴

طغیان و شورش در کمپ ابوضیاء توسط خالد محیی الدین وعده ای از ارتشیانکه منجر به ادامه حکومت نقیب زندانی شدن بیشتر یاغیان وشورشیان شد.

۲۶ مارچ ۱۹۵۴

ناصر، عامر و گروهی ازارتشیان به مقابله به مثل و انتقام ژنرال نقیب را زندانی کردند.

کودتاهای نافرجام در مصر

۲۹ اگست ۱۹۶۵

اخوان المسلمین.

اگست ۱۹۶۷

فیلد مارشال عامر.

مه ۱۹۶۹

توطئه حمله مسلحانه.

مه ۱۹۷۱

توسط معاون رئیس جمهور، علی صبری و وزیر جنگ.

ژانویه ۱۹۷۷

آشوب و بلوا در دلتای رود نیل.

جمهوری یمن

فوریه ۱۹۴۸

امام یحیی و سه تن از پسرانش با به قتل رساندن عبداله الوزیر به قدرت رسیدند.

مارچ ۱۹۴۸

یک ضد شورش توسط احمد یکی از پسران امام یحیی که ادعای امامت داشت.

۲۶ مارچ ۱۹۶۱

امام احمد توسط عبدالله الصلاح به قتل رسید.

۲۶ دسامبر ۱۹۶۲

یک شورش نظامی به رهبری کلنل صلاح که امام البدر را مجبور به ترک صنعا کرد.

۵ نوامبر ۱۹۶۷

فیلد مارشال صلال با یک شورش نظامی کنار گذاشته شد.

۱۱ اکتبر ۱۹۷۷

ترور سیاسی کلنل ابراهیم الحمید توسط سه نفر از فرماندهان کلنل احمد القاسمی.

۲۴ جون ۱۹۷۸

قتل احمد القاسمی توسط ۴ مرد مسلح.

کودتاهای نافرجام دریمن

۲ اپریل ۱۹۵۵

پرنس سعید الاسلام و کلنل احمد اطلایا.

سپتامبر ۱۹۵۸

محافظ شخصی ایمان احمد.

۱۵ اکتبر ۱۹۷۸

یک نفر ارتشی

بقیه در صفحه ۱۵

اسرائیل امروز

تهیه و ترجمه: داوید فاخری

اسرائیل امروز

قـاتـل سـران خـرابکـاران فـلسطینی به مرگ محکوم شد

حمزه ابوزید قـاتـل دسـتیـاران طـراز اول یـاسر عـرفـات (ابـوعمار) دریـک دادگـاه یمنی به مـرگ محکوم گردید. مقتولین این سوء قصد که درتاریخ ۱۶ ژانویه سـال جـاری در تـونس اتـفـاق افـتاد عـبارت بودند از: ابوایاد مرد شماره یک سازمان و ابوخل وزیر داخلی سازمان و هم چنین دستیار ابوایاد بنام ابومحمد. ابوزید از اعضاء سازمان ابونذال بوده و به دستور وی به سازمان الفتح رخنه کرده تا در فرصت مناسب افراد مورد نظر را از پای درآورد. نامبرده که پس از ۶ ساعت بعد از بروز حادثه توسط پلیس تونس دستگیر و به مقامات فلسطینی تحویل داده شد توسط آنان به زندان معروف الخیام که سایر زندانیان فلسطینی در آن نگهداری می شوند فرستاده شد و بعد از چندی محاکمهٔ وی دریک دادگاه یمنی آغاز گردید که نتیجتاً رأی اعدام در مورد وی صادر گردید که تا کنون به مرحله اجرا درنیامده است.

قانون یکسان برای همه

گواهینامه رانندگی رئیس اسبق ستاد ارتش و وزیر کشاورزی کنونی اسرائیل ژنرال رفائل ایتان (رافول) بعلت بی توجهی در حین رانندگی که باعث تصادف اتومبیل وی با کودک عربی که در حال دوچرخه سواری بوده بمدت ۹۰ روز توقیف گردید. نامبرده هم چنین مجبور به پرداخت ۲۵۰ دلار جریمه و یا ۵ روز بازداشت در زندان محکوم گردید.

شهادت وزیر مزبور در مورد اینکه علت تصادف نه بخاطر بی توجهی وی بلکه بعلت دید محدود محل تصادف بوده مورد قبول رئیس دادگاه آقای یگیوفوکس قرار نگرفت و نامبرده را محکوم به بازداشت گواهینامه و پرداخت جریمه نمود.

رئیس تازه ستاد ارتش اسرائیل

رئیس ستاد تازه ارتش اسرائیل ژنرال «اهودبرک Ehud Barak » که بتازگی به این مقام منصوب گردیده ۵۴ سال پیش دریک کیبوتص اسرائیلی بدنیا آمد. مدارج ترقی او در ارتش چنان باسرعت شگفت انگیزی انجام گرفت که ۲۰ سال پیش ژنرال موشه دیان درباره وی گفت: «این جوان بیشتر از آنچه حقیقی است به افسانه می ماند».

وی که دارای مدارج علمی فوق لیسانس در دو رشته از دانشگاههای اسرائیل و امریکاست بخاطر فعالیت های رزمی و شهامت بی حد و سرعت عمل در تصمیم گیریهای سریع و مثبت در منطقه های جنگی مفتخر به دریافت چندین مدال افتخار ازارتش اسرائیل گردیده است. از میان ده ها عملیات سرّی که با همکاری گروه کماندوئی ویژه خود انجام داده دو مورد از آنان که طرح و اجرای عملیات آنان بعهدهٔ وی واگذار گردیده و اجازه پخش از طریق اداره اطلاعات ارتش داده شده را می توان انجام عملیات نجات سرنشینان هواپیمای «سابنا» که توسط تروریست های فلسطینی ربوده شده و سرنشینان غیرنظامی آن به گروگان گرفته شده بودند نام برد که در این عملیات سریع و حیرت آور بدون آنکه خونی از فردی ریخته شود گروگانها آزاد و دو تن از خرابکاران کشته و سه نفر دستگیر شدند. مورد دوم حمله شبانه وی و افرادش با لباس مبدل از طریق دریا و پیاده شدن در ساحل بیروت بود که به چندین خانه متعلق به سران فلسطینی واقع در مناطق اعیان نشین بیروت حمله برده و بعد از کشتن و یا زخمی کردن آنان بدون دادن تلفات از خود به خاک اسرائیل بازگشتند. «ژنرال برک» که ترجمه نام وی به فارسی «صاعقه» می باشد قبل از رسیدن به مقام ریاست ستاد ارتش، فرماندهی واحدهای تانک، ریاست



سازمان لجستیکی و نیروی انسانی، سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات و معاونت رئیس ستاد ارتش را بعهده داشته است.

افتتاح اداره سوخنوت در رومانی

اداره سوخنوت در رومانی دوباره گشوده شد. در مراسم افتتاح که در بزرگترین کنیسای بخارست انجام گرفت راو اعظم یهودیان رومانی هاراو روزن اظهار داشت که هرگز تصور نمی کردم روزی دفتر سوخنوت در رومانی گشوده شود چون در زمان فرمانروائی چائوشسکو حتی بردن نام یهودی و یا اورشلیم ممنوع بود. لازم به یادآوری است که قبل از بروز جنگ دوم جهانی حدود ۸۰۰,۰۰۰ یهودی در کشور رومانی زندگی می کرده اند که هم اکنون بطور رسمی ۲۰,۰۰۰ نفر گزارش شده است که نیمی از آنان را افراد بالای ۶۰ سال تشکیل می دهند.

باستانشناسی

درحفاری های باستانشناسی که اخیراً در اطراف شهر «عکو» در اسرائیل بعمل آمد باستانشناسان موفق شدند اسکلتی کامل اما بدون سر یک سرباز زمان ناپلئون بناپارت را که هنوز پالتو یش تنش بوده و برروی دکمه های شنل وی جملات «یا مرگ یا آزادی» و هم چنین نام و شماره واحدی را که در آن خدمت می کرده حک شده بود کشف نمایند. هنگامیکه ناپلئون شهر عکو را به محاصره گرفت فرمانده مسلمانان شهر جوایز بزرگی برای کسانی که سر سربازان فرانسوی را برای او بیاورند تعیین کرده بود که احتمالاً این یکی از سربازانی بوده که برای سرش جایزه دریافت گردیده. اداره باستانشناسی اسرائیل جریان امر را به اطلاع مقامات سفارت فرانسه در اورشلیم رسانید.

دیگر هرگز

هنگامیکه شب تیره با سیاهی هولناکش از راه می رسد و زمان رسیدن موشک های ارسالی صدام به آسمان تل آویو نزدیک می شود، گذران زندگی برای همه مردم تل آویو و حومه طاقت فرسا می شود امّا فرزندم از نظر من ترک خانه یعنی سرآغاز سرگردانی و آوارگی و آوارگی یعنی گالوت. خانه خود را ترک نکن زیرا من بر مزار والدینم این چنین سوگند یاد کرده ام.

آپارتمان مسکونی مادر حومه تل آویو از سکنه خالی شده است. محله ما در خاموشی مطلق فرو رفته است، پنجره ها مسدود و چراغ ها خاموش است. صبح ها صدای فریاد بچه ها را نمی شنویم و گوئی مادرها هم که از نافرمانی بچه ها خشمگین می شدند دست به اعتصاب زده اند. حتی صدای عوعوی سگ ها هم شنیده نمی شود.



نمی دانم چرا؟ علتش را جویا می شوم می گویند از ترس موشک های صدام تل آویو را ترک گفته اند. یکی از دوستانم رمت گان را به قصد کفارسبا ترک گفته و دوست دیگرم به دریای نمک رفته. جاده ساحلی پراز وسائل نقلیه ای است که به شهرهای شمالی و جنوبی پناهنده شده اند. دو دوست دیگرم به پاریس و لندن رفته اند. هر کس از امکانات مالی بیشتری برخوردار است مقصد دورتری را انتخاب کرده است. به یاد پدر و مادر مرحومم می افتم. آنها که فرود بمب های هوائی آلمانی ها را در روی پشت بام های خانه شان در لهستان مشاهده کرده بودند، در اول سپتامبر ۱۹۳۹ تصمیم به فرار گرفته و با مقداری پول نقد و لوازم دیگر لهستان را بطرف مرز روسیه ترک می گویند در حالی که تمام نقدینه خود را در بانک های لهستان جا می گذارند. مادرم بارها و بارها از دشواری های راه برایم صحبت کرد، از پل هائی که به آتش کشیده میشد و از خوابیدن در کنار جاده های پر پیچ و خم و از انفجار بمب ها که باعث وحشتشان میشد و بله خانواده من اینطور زندگی سراسر ماجرای خود را شروع می کند تا از راه کوه های اورال و سیبری به تاشکند پایتخت ازبکستان رسیده و از آنجا با کامیون های ارتشی راهی مقصد می شوند. آنها در شهر گورگ، که مرکز صنایع نساجی است ساکن شده و در سال ۱۹۳۷ دوباره تصمیم به ترک دیار می گیرند. دوباره بارهایشان را در سبدها و چمدان های فرسوده گذاشته و با قطار عازم وین شده و از آنجا به ژنو رفته و از آنجا با سفینه عازم سرزمین اسرائیل می شوند؛ آواره، آواره و باز هم آواره!

هنگامی که عقل رس شدم بارها و بارها از آنها پرسیدم چه علتی باعث شد که به سرزمین اسرائیل بیایند. آنها که یهودی های فهمیده ای بودند و نه صیونیست های بزرگ. بمن جواب می دادند: ما نمی خواستیم بار دیگر آواره باشیم و از خدای خود خواستیم که تو تنها پسرمان هیچگاه طعم تلخ آوارگی را نچشی و در سرزمین خودت صاحب خانه ای باشی که هیچگاه مجبور نباشی هراسان یادگارهای زندگیت را که هر کدام از آنها خاطره ای از گذشته های دور را در وجودت زنده می کند در پتوهای خاکستری و مستعمل پیچیده با چمدان های فرسوده ترک دیار کنی. حالا من پیام پدر و مادرم را همیشه در گوش دارم و آنرا مانند وصیت به فرزندانم می رسانم. این آخرین سرزمین ماست، ما دیگر از آنجا فرار نخواهیم کرد و دیگر سرگردان نخواهیم بود.

شب هنگام از ساعت ۷ تا ۱۰ شب هنگامیکه دخترم خود را بمن می چسباند و به آرامی گریه سر می دهد اورا درآغوش فشرده و به آرامی در گوشش زمزمه می کنم: دخترم ما خانه خود را ترک نخواهیم کرد.

نقل از: نشریه «یدیوت اهارانوت»
ترجمه: شهناز نکوکار ـ اورشلیم

کهن‌سالی

جوامع بشری با سالمندان خود چه می‌کنند؟



۱ انسان تنها موجود زنده‌ای نیست که پیر می‌شود. اما تنها موجودی است که از پیش می‌داند که روزی پیر خواهد شد. و تنها موجودی است که آیندهٔ خود را می‌بیند و می‌داند. و به همین دلیل، و به جهت وجود سال‌خوردگان در جمع خانوادهٔ بزرگ بشری، فرهنگ‌ها وخاطرات مشترک ازنسلی به‌نسل دیگر منتقل می‌شود. تا همین قرن پیش تعداد کاشفان و عالمان بزرگ و دانشمندانی که گنجینهٔ بشری را بارور کردند و کهن‌سال نبودند، در کل جامعهٔ بشری به ده نمی‌رسید. هم از این روست که تمدن بشری را مدیون سال‌خوردگی انسان‌ها می‌دانند. جهان بدون پیران را جهانی پرآشوب و پرفتنه می‌گویند. بزرگی نوشته است که اگر عمر متوسط انسان هم چون سگان چهارده‌سال بود، زندگی انسان‌ها رونق امروز را نداشت و کم از زندگانی سگان نبود.

در جهان امروز، حدود ۵۰۰ میلیون نفر انسان زندگی می‌کنند که عمر آن‌ها بیش از ۶۵ سال است.

پیش‌رفت علم پزشکی و بالارفتن میزان رعایت بهداشت و بهبود وضع تغذیه در جوامع بشری، تعداد سال‌خوردگان را در تمامی جوامع بالا برده است، و روزبه‌روز هم در حال افزایش است. کم نیستند جامعه‌شناسانی که جوامع بشری و میزان پیش‌رفت و رشد آن‌ها را از میزان تأمین اجتماعی و توجه به سالمندان اندازه می‌گیرند. بااین‌همه وضع کهن سالان در بیش از نیمی از کرهٔ زمین تأثرآور است. ایران، با وجود آن‌که سنت‌های پایداری در مورد نگهداری و مراقبت از پیران در خانواده‌ها دارد، و با آن‌که از یک سیستم تأمین اجتماعی پسندیده برخوردار است، ولی نحوهٔ رفتارش با سال‌خوردگان چندان غرورآفرین نیست.

در این گزارش کوشیده‌ایم تا مسئلهٔ سال‌خوردگی را از زوایای مختلف آن بنگریم. چه از جنبه‌های علمی و پزشکی، و چه از دیدگاه‌های اجتماعی. آیا این گزارش خواهد توانست همان‌قدر که بچهٔ کوچک آن خانوادهٔ افریقایی بقیهٔ اعضای خانواده را متوجه موضوع پیری کرد، اثر بگذارد؟

آن قصه را برادران گریم، که آثار فرهنگ عامهٔ (فولکلور) سراسر جهان را گرد آورده‌اند، نقل می‌کنند: یک روستایی پدر پیرش را وادار کرده بود تا در یک ظرف چوبی کوچک، و دور از بقیهٔ اعضای خانواده، غذا بخورد. یک روز فرزندش را دید که تکه‌های چوب را به یکدیگر وصل می‌کند. پرسید و جواب شنید: «کاسهٔ غذای پیری تو را می‌سازم.» از آن روز، پدر بزرگ دوباره بر سر سفرهٔ غذای خانواده برگشت.

بربرها پیران را رها می‌کردند تا آرام آرام بمیرند. مذاهب آسمانی مواظبت از پیران را جزو وظایف خانواده‌ها قرار دادند.

بسیاری از جامعه‌شناسان و کارشناسان مسائل اجتماعی معتقدند که تمدن صنعتی، انسان را نسبت به سال‌خوردگان کم‌توجه و بی‌ترحم کرده است، و قوانین مبتنی بر کار تولید، انسان مولد را همان‌قدر حمایت می‌کند که نسبت به افراد سال‌خورده و بازنشسته بی‌علاقه است، و چه بسا که آنان را باری بردوش جامعه می‌بیند. به بیان دیگر، وقتی از دیدگاه سرمایه‌داری به جامعه نگریسته شود، تأمین آتیه و معیشت دوران از کارافتادگی مسئله‌ای است که به دیگر مسائل متعدد پیران افزوده می‌شود. آن‌ها خود باید در این مورد کاری انجام دهند. و این در حالی است که نظامات مبتنی بر اخلاق خانواده نیز، که جوانان را موظف به پرستاری و نگهداری پیران می‌کرد، در مقدم تمدن صنعتی قربانی شده است. در نیمهٔ دیگر جهان، که به بلوک شرق مشهور بود (شوروی و کشورهای اروپای شرقی)، بازنشستگی و پیری بسیار از مشکلات و مسائل مادی و روانی جهان سرمایه‌داری را نداشت. در آن نظام حکومتی، بودجهٔ عمومی مملکت موظف به پاس‌داری و مواظبت از سال‌خوردگان بود. بدین‌ترتیب، بررسی‌ها نشان می‌داد که در این کشورها آن‌چه سال‌خوردگان را آزار می‌دهد به‌مراتب کم‌تر از مسائل و مشکلات هم‌سن‌وسال‌های آنان در جهان سرمایه‌داری است.

اما بسیاری از جوامع جهانی نیز بیرون از این دو گونه (سرمایه‌داری و اشتراکی) هستند، و با مسائل سال‌خوردگان به شکل دیگری روبه‌رو می‌شوند.

حمایت از سالمندان اصولاً در دو قالب بیمه‌ای و غیربیمه‌ای صورت می‌پذیرد. و به طور کلی یکی از اجزای مفهوم تأمین اجتماعی است. از نقطه‌نظر افراد، تأمین اجتماعی مطلوب زمانی است که در هنگام کاهش درآمد، یا روبه‌رو شدن با هزینه‌های پیش‌بینی نشده، قدرت خرید فرد ثابت بماند. و پیری یکی از بارزترین مصداق‌های این مفهوم است: درآمد فرد سال‌خورده به جهت کاهش نیروی مولد او کاستی می‌گیرد و در همان حال هزینه‌هایی (بیش‌تر برای معالجهٔ ضعف‌ها و بیماری‌های ناگزیر دوران سال‌خوردگی) براو تحمیل می‌شوند.

آلمان نخستین کشور جهان بود که تأمین اجتماعی را به صورت قانون مدون به جهان هدیه کرد. پیش از آن اخلاق و سنت‌ها در هر جامعه خود نوعی تأمین اجتماعی را به صورت قانون مدون به جهان هدیه کرد. پیش از آن اخلاق و سنت‌ها در هر جامعه خود نوعی تأمین اجتماعی محسوب می‌شد. در سال ۱۸۳۳ قانون حمایت از بیماران، و در سال ۱۸۸۹ قانون حمایت از افراد سال‌خورده و از کار افتاده در آلمان برقرار شد. تا نزدیک به ربع قرن بعد این قانون در کشورهای دیگر جهان مشابهی نداشت. پس از جنگ جهانی دوم، قوانین و قرارهای بین‌المللی در ده‌ها کشور جهان تأمین اجتماعی را به صورت قانون درآورد — گرچه در ممالک جهان سوم، به دلیل فقر مادی، این حمایت شکل گسترده‌ای ندارد، و هنوز سنت و اخلاق حامی اصلی افراد است. مسئلهٔ دیگری که تأمین اجتماعی با آن روبه‌روست، به ویژه آن‌جا که حمایت از سالمندان را به کندی توسعه داده است، افزایش نسبت سال‌خوردگان در بافت جمعیتی کل جهان است، که علت اصلی آن بالا رفتن فرهنگ بهداشتی، نزدیک شدن جوامع بشری به یکدیگر، و کشف‌ها و نوآوری‌های پزشکی و جراحی و داروسازی است. که در نهایت امید به زندگی را در افراد جوامع مختلف بشری بیش‌تر کرده است، و به همان نسبت، تعداد پیرانی را که باید تحت حمایت قوانین و بودجه‌های عمومی قرار گیرند نیز افزایش داده است. به طوری که هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای جهان سالمندشدن بافت جمعیتی خود یکی از مسائل اجتماعی است.

یکی از شاخص‌های تأمین اجتماعی، سن بازنشستگی در کشورهای مختلف است، که جدول نشان‌دهندهٔ تفاوت این معیار در چند کشور جهان است.

در بیست سال اخیر، کوشش‌هایی در سطح جهان برای بالا بردن میزان حمایت از افراد سالمند صورت پذیرفته است. بسیار از ممالک ناگزیر شده‌اند که بر برنامه‌ها، پیش‌بینی‌ها، و برآوردهای قبلی خود تجدیدنظر کنند، و یکی از آن‌ها کشور ژاپن است.

نمونهٔ ژاپن

الگوی جمعیتی ژاپن در سال‌های اخیر دچار تحول کم‌مانندی شده است. در نتیجهٔ این تحول، تعداد سالمندان با چنان سرعتی در آن کشور پیش می‌رود که در دنیا سابقه نداشته است.

برای آن‌که رشد جمعیت ۶۵ سال به بالا نسبت به کل جمعیت جامعه از ۵ درصد به ۱۲ درصد برسد، زمان لازم در کشور فرانسه ۱۷۰ سال (تا سال ۱۹۶۰)، در سوئد ۱۰۵ سال (تا سال ۱۹۶۰)، و در آلمان فدرال ۷۵ سال (تا سال ۱۹۶۵) بوده، ولی در ژاپن این فرآیند فقط ۴۳ سال وقت می‌گیرد (۱۹۵۰ تا ۱۹۹۳). وزارت رفاه ژاپن معتقد است که درصد پیران به کل جمعیت در سال ۲۰۱۵ به ۲۱ درصد خواهد رسید، که این رقم عجیب و باورنکردنی دولت را واداشته است که از هم‌اکنون در اندیشهٔ رفاه اجتماعی آنان باشد.

بزرگ‌ترین و کارآمدترین سیستم حمایت از سالمندان در آلمان بیمهٔ عمر است، که توسط شرکت‌های خصوصی صورت می‌گیرد، و دولت تسهیلاتی در اختیار این سیستم گذاشته است. هر شخص با ۳۰ سال پرداخت حق بیمه، به سن بازنشستگی می‌رسد. در آن زمان مبلغی برابر با کل پرداخت‌های او ظرف ۳۰ سال به اضافهٔ بهرهٔ

بانکی یک‌جا به او پرداخت می‌شود. فرد بازنشسته با این مبلغ سرمایه‌ای دارد. کمک دولت آن‌جاست که حق بیمهٔ پرداختی هر فرد را از مالیات دست‌مزد معاف می‌دارد.

علاوه براین سرمایه، که بیش‌تر سالمندان ژاپنی را دربرمی‌گیرد، سنت پابرجای ژاپن موجب می‌شود که خانواده‌ها به طور طبیعی با سال‌خوردگان زندگی کنند. آمار دو سال پیش نشان می‌دهد ۷۳/۸ درصد ژاپنی‌هایی که بیش از ۶۵ سال دارند، با فرزندان خود زندگی می‌کنند. در مواردی هم که سالمندان جدا از فرزندان خود هستند، از آن‌ها کمک مالی دریافت می‌دارند. مقررات ویژهٔ مالیاتی برای افرادی که با فامیل سالمند خودزندگی می‌کنند، معافیت‌هایی در نظر گرفته است. اگر فرد سالمند زمین‌گیر باشد و یا اختلال حواس داشته باشد، این معافیت افزایش می‌یابد. علاوه براین‌ها، نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از سالمندان توکیو از مستمری ماهانهٔ شهرداری پایتخت ژاپن بهره‌مند می‌شوند، که در حدود ماهی ۷۰ دلار است.

نمونهٔ چین

تا ده سال دیگر حدود ۱۱ درصد از مردم چین بیش از ۶۰ سال خواهند داشت، که با توجه به جمعیت سرسام‌آور این کشور، می‌توان گفت بزرگ‌ترین اجتماع سال‌خوردگان خواهد بود (یعنی بیش از ۱۵۰ میلیون نفر)

در یک نگاه کلی می‌توان گفت که نگهداری از این تعداد هراس‌آور اصلاً مسئلهٔ دولت نیست، چراکه سنت‌های قوی چینی هر خانواده‌ای را موظف می‌کند تا از بستگان سالمند خود نگهداری کند.

بازنشستگی در چین به همین جهت از سیستم ویژه‌ای پی‌روی می‌کند که شبیه به هیچ یک از کشورهای جهان نیست. چینی برای آن‌که بازنشسته شود و حقوق دوران خدمت خود را دریافت کند، باید علاوه بر ۲۰ سال خدمت و داشتن ۶۰ سال (در مورد مردان) یا ۵۰ سال سن (برای زنان)، تقاضایش توسط رئیس و همکارانش تصویب شده باشد. علاوه بر آن، زمانی ادارهٔ کارگزینی تقاضای او را می‌پذیرد که وضعیت کلی جامعه اجازهٔ این کار را بدهد (وضعیت کلی یعنی توجه به آمار بی‌کاری جوانان و امکانات مالی صندوق بازنشستگی). درنتیجهٔ چنین روندی، ۸۰ درصد از سالمندان روستایی از دریافت حقوق بازنشستگی محروم می‌شوند، و می‌توان گفت تنها سال‌خوردگانی که در دوران فعالیت خود عمل قهرمانانهٔ ویژه‌ای صورت داده باشند، به این افتخار نایل می‌آیند که بدون انجام دادن کاری، از محل بودجهٔ عمومی، حقوق دریافت دارند.

با این که اطمینان به عمل‌کرد سنتی خانواده‌ها به دولت امکان می‌دهد که در امر بازنشستگی به‌طور محدود و با توجه به امکانات خود عمل کند، ولی در عین حال، با روش‌هایی نیز آن عمل‌کرد تضمین می‌شود.

و طرح‌های مزایای پرداختی به (نسبت درآمد) براساس طرح‌های عمومی، که دولت از آن جمله‌است جلوگیری از مهاجرت‌های بی‌هوده و بی‌مورد از این شهر به آن شهر. به همین جهت، چین تنها کشوری است که نسبت روستاییان آن به کل جمعیت سال‌هاست که ثابت مانده است.

نمونهٔ سوئد

در میان کشورهایی که حمایت از سالمندان را به یک سیستم رفاه اجتماعی سپرده‌اند، سوئد یک نمونهٔ برجسته است.

طرح‌های رفاهی سوئد سه گروه است: طرح‌های عمومی، که همهٔ آحاد ملت را شامل می‌شود ؛ طرح‌های مرتبط با درآمد ؛ به همهٔ کسانی که به سن بازنشستگی می‌رسند، بدون توجه به درآمد و شغل قبلی آن‌ها، مقرری می‌پردازد. در طرح‌های مرتبط با درآمد نیز برای سالمندان موردی پیش‌بینی شده است ؛ به این معنی که افرادی که به کاری مشغول‌اند، مستمری متممی هم به نسبت حقوق خود دریافت می‌دارند. طرح‌های سوم براساس نیاز افراد، دربرگیرندهٔ کسانی است که درآمد و مستمری‌هایشان کفاف مخارج آن‌ها را نمی‌دهد.

از کل بودجه‌ای که دولت برای طرح‌های رفاهی هزینه می‌کند، ۴۲ درصد به طرح‌های عمومی، حدود ۴۸ درصد به طرح‌های بیمهٔ اجتماعی (به نسبت درآمد)، و

سن بازنشستگی در کشورهای مختلف

کشور	مرد	زن
آلمان (غربی)	۶۵	۶۰
اتریش	۶۵	۶۰
انگلستان	۶۵	۶۰
اوروگوئه	۷۰	۷۰
ایالات متحده	۶۵	۶۵
بولیوی	۵۵	۵۵
پاکستان	۵۵	۵۵
ترکیه	۵۵	۵۵
چکوسلواکی	۶۵	۶۲
دانمارک	۶۷	۶۷
سوریه	۶۰	۶۵
سوئد	۶۵	۶۵
شوروی	۶۰	۵۵
فرانسه	۶۵	۶۵
فنلاند	۶۵	۶۵
کویت	۵۰	۵۰
هائیتی	۵۵	۵۵



فقط ۱۰ درصد به خدمات اجتماعی برای افراد بی‌بضاعت اختصاص می‌یابد.

با وجود آن‌که از کل جمعیت ۸/۵ میلیون نفری سوئد حدود ۱/۵ میلیون نفر مستمری‌بگیر ایام پیری، و ۳۰۰ هزار نفر مستمری‌بگیر قبل از موعد هستند (و پیش‌بینی می‌شود که کل این عده در سال جاری به ۲ میلیون نفر برسد)، ولی دولت با اجرای برنامه‌هایی سعی در آن دارد که سالمندان در همان محیط قبلی خانوادگی خود زندگی کنند. به همین جهت، شهرداری‌های محلی، سرویس‌های رفت و آمد، تهیه مسکن، تمیزکردن خانه، تهیهٔ غذا، خرید، و شست و شوی لباس پیران پیش‌بینی شده‌اند که همه رایگان‌اند، و ۶۱۰۰ نفر برای انجام این امور در استخدام شهرداری‌ها هستند، که در سال به ۳۰۵ هزار خانواده سرویس می‌دهند.

علاوه بر همهٔ این ها، خانه‌های سالمندان، خانه‌های پرستاری از سالمندان، و خانه‌های مستمری‌بگیران وجود دارد که به تمامی رایگان است.

با تمام این تسهیلات و امکانات نمونه‌ای که در سوئد برای سالمندان در نظر گرفته شده، سالمندان سوئدی خوش‌بخت‌ترین سالمندان دنیا نیستند، و به قول یکی از برجسته‌ترین متخصصان مسائل رفاه اجتماعی، «سالمند سعادتمند آن است که در محیط خانوادگی مأنوس خود و در میان افراد آشنا زندگی کند. اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد، طرح‌هایی نظیر طرح‌های سوئد، مطلوب است».

نگاهی به موضوع سال خوردگان آواره

سیاه‌ترین سال‌خوردگی‌ها

از میان ۱۴ میلیون آواره‌ای که کمیساریای آوارگان سازمان ملل فهرست می‌کند، نزدیک به ۲ میلیون نفر بالاتر از ۶۵ سال دارند. بیش‌تر این عده از دردی رنج می‌برند که مزید بر تمام آلام سال‌خوردگان است. آن‌ها سیاه‌ترین نوع سال‌خوردگی را می‌گذرانند.

سیاه‌ترین سال‌خوردگی‌ها، سال‌خوردگی در غربت است. روزگاری انگلیسی‌ها به دلیل آن که ابرقدرتی بودند و سرزمین‌های مختلفی را زیر یوغ مستقیم یاغیر مستقیم خود داشتند، مهاجر پذیرترین سرزمین جهان بودند. آنان در آن زمان بر این پدیده و عوارض آن تحقیق و مطالعه کردند، و شاید بتوان گفت پایه‌گذار علمی شدند که اینک ابعاد گسترده‌تری یافته است. علت اصلی آن که پدیدهٔ آوارگی سال‌خوردگان چنان پرسروصدا مطرح نشده و نمی‌شود، بیش از همه، بدان جهت است که مسائل این گروه از کهن‌سالان با یکدیگر متفاوت است و بستگی تام و تمام به فرهنگ اصلی، علت آوارگی، و وضعیت سالمند آواره در سرزمین میزبان دارد. مسائل سال‌خوردگان آوارهٔ ویتنامی که در تایلند به سر می‌برند، با مسائل آن افغانی سال‌خورده که در مشهد ایران زندگی می‌کند،

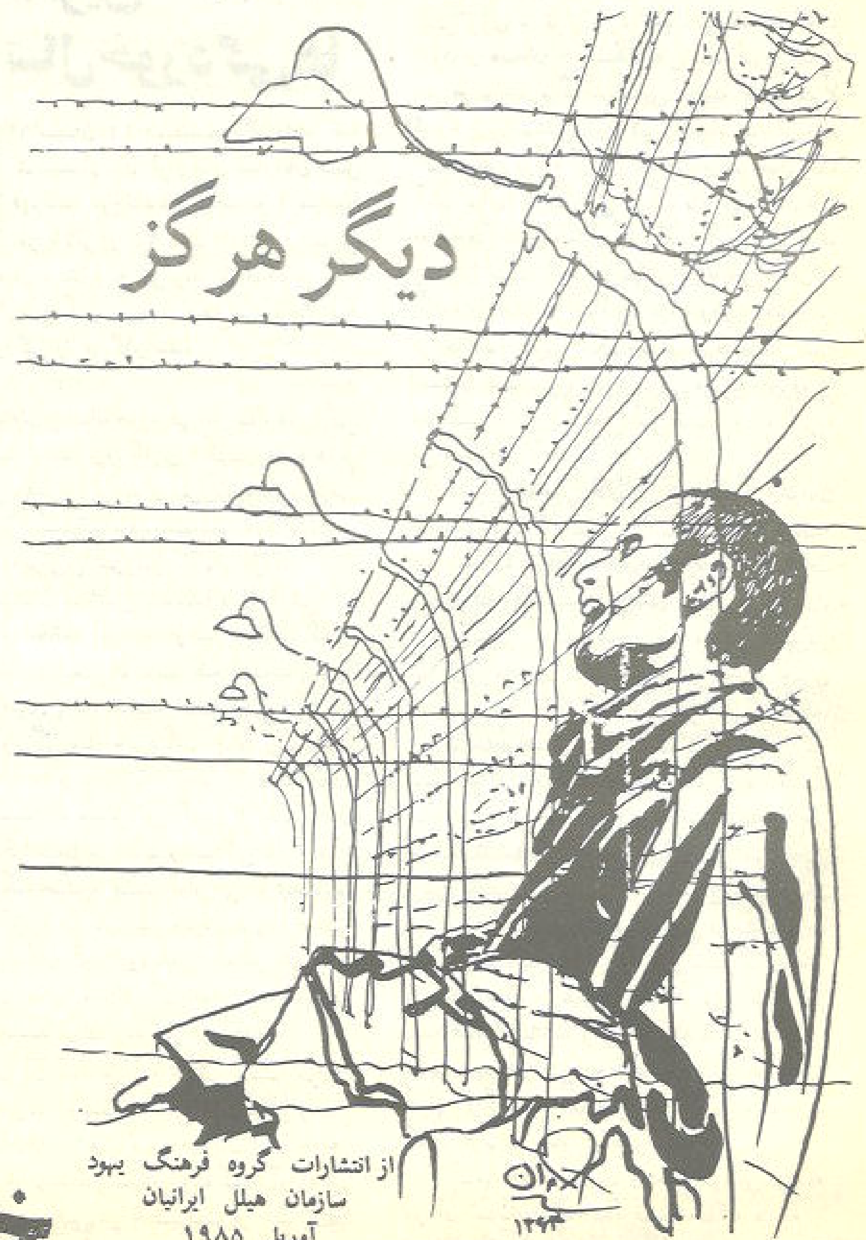
با آن سال‌خوردهٔ ایرانی مقیم امریکا تفاوت دارند. وضعیت مالی و معیشتی و نوع اقامت آن‌ها در سرزمین میزبان، گرچه در بخشی از زندگی سال‌خوردگان آواره اثر می‌گذارد، ولی در حقیقت از غم آن‌ها نمی‌کاهد. در آن دوران، داشتن تمکن، یا قرار داشتن در زیر سقف حمایتی تأمین اجتماعی کشور میزبان، آن درد اصلی را چاره نمی‌کند. سال‌خوردگان آواره را حتی با هم سن و سال‌های آنان که در خانه‌های سالمندان مقیم می‌شوند، نمی‌توان مقایسه و تشبیه کرد.

یک مقام مأمور در کمیساریای آوارگان سازمان ملل، در یادداشتی برای نشریهٔ کمیساریا نوشته است: «صحنه‌ای که مدام پیش روی ما قرار دارد، جوانانی هستند که با شوق و هیجان در انتظار دریافت آن برگه به سر می‌برند، برگهٔ شناسایی موقت که به منزلهٔ قبول بین‌المللی آوارگی آن‌هاست. از دید آن‌ها، این برگهٔ آزادی است، و در حالی که آنان برای گرفتن این برگ بال می‌گشایند و به محض دریافت آن به رقص می‌آیند و ورقه را روی قلب خود می‌نهند، سال‌خوردگان با نگاه‌های خالی و غمگین خود، وقتی نام‌شان را می‌خوانیم، گویی حکم اعدام آن‌ها صادر شده است ؛ غمگین و سرد برمی‌خیزند، ورقه را می‌گیرند، و نگاهی می‌کنند و به گریه می‌افتند. ....»

چرا سال‌خوردگان در این مقام از جوانان جدا می‌شوند؟ پاسخ این سؤال بدیهی است. از آن‌جاکه افراد سال‌خورده به جز خاطرات مشترک، دل بستگی‌های مشترک، زبان، فرهنگ، و آشنایی‌هایی که همه و همه در سرزمین مادری برای‌شان میسر است، چیزی ندارند، جدا شدن آن‌ها، به هر دلیل و بهانه، از آن خاطرات و مشترکات.مرگی پیش‌رس است. و این صحنه هزاران مثال دارد. هشت سال پیش دو جوان، با به جان خریدن خطر مرگ، با ساختن یک هواپیمای بی موتور، از برلین شرقی گریختند. آن‌ها مادر خود را هم همراه برده بودند و موفق به فرار از پشت پردهٔ آهنین شدند. مادر در این سفر پر خطر فرزندان خود را همراهی کرد. ولی چند روز بعد، همهٔ امکانات و اوراق پناهندگی و... را نهاد، بچه‌ها را ترک کرد، و نهانی به آلمان شرقی برگشت. انعکاس عمل او در مطبوعات آلمان غربی با ناباوری همراه بود.

آن‌ها که در زمان جنگ طولانی ویتنام در آن سامان بوده‌اند، قصهٔ ملکه هوئه را می‌دانند که در قصری بزرگ، در زیر ناپالم و بمب‌های مهیب و توپ و تانک، در زیر زمین قصر می‌خوابید و با همهٔ امکاناتی که داشت، هوئه را ترک نمی‌کرد. یک بار در جواب ژنرال امریکایی گفته بود شما چون ملیت ندارید، نمی‌دانید که در کهن‌سالی چه قدر ریشهٔ در خاک دوانده می‌شود.

بمناسبت روز «هالوکاست» یوم هشوآ



از انتشارات گروه فرهنگ یهود
سازمان هیلل ایرانیان
آوریل ۱۹۸۵

بازگشت

«شش میلیون یهودی ازتمام سنین وطبقات اجتماعی در هولاکاست به قتل رسیدند. صدها نفرازآن هزاران نفرکه موفق به فرارشدند، چه بوسیلۀ پنهان شدن وچه با پیوستن به گروههای زیرزمینی ویا واحدهای چریکی ویا کسانی که از اردوهای مرگ جان سالم به دربرده بودند، ازبرگشتن به زادگاه خود امتناع ورزیدند. آنجا بمانند گورستانی می ماند که ایشان هرگزقادربه ادامۀ زندگی درآن نبودند. تعداد کمی از بازماندگان این دورۀ سیاه که به شهرها ودهکده های زادگاه خود دراروپای شرقی بازگشتند باردیگربا خشم ودشمنی که انگاربی انتها می نمود روبرو گشتند.»

این شعر را، احمد شاملوشاعربزرگ ایران زمین بمناسبت بیستمین سالگرد قیام گتوورشو سروده است. این شعرتنها نوشته یک انسان غیریهودی هموطن درقبال یک رویداد تاریخی است که به یهودی مربوط می شود. متاسفانه ازاین دست مقالات وشعردر ادبیات ایران نادرو کمیاب است. از خوانندگان عزیزچشم اندازدرخواست داریم اگرمقاله ــ شعرویا داستانی را درادبیات کهن ویا نوایرانی سراغ دارید ما را مطلع گردانید.

متشکریم

خفتگان

۱. بامداد

بمناسبت بیستمین سال کشتار وحشیانه
* گتوی ورشو

ازآنهاکه ، رویاروی، باچشمان‌گشاده درمرگ‌نگریستند
ازبرادران سربلند
در محلهٔ تاریک ، یك تن بیدار نیست .

از آنها که خشم گردنکش را در گره مشت های خالی خویش فریاد کردند ،

از خواهران دلتنگ
در محلهٔ تاریک ، یك تن بیدار نیست .

از آنها که با عطرنان گرم و هیاهوی زنگ تفریح‌بیگانه ماندند
چرا که مجال ایشان ، در فاصلهٔ میان گهواره و گوربس کوتاه‌بود ،

از فرزندان ترسخوردهٔ نومید
در محلهٔ تاریک ، یك تن بیدار نیست .

ای برادران ، شماله ها فرود آرید .
شاید که چشم ستاره‌ئی ، به شهادت ،
در میان این هیاکل نیمی از رنج و نیمی از مرگ ، که
در آنرگاه رؤیای ابلیس به خلاء جاودانه پیوسته‌اند
تصویری چنان بتواند یافت
که شباهتی از «یهوه» به میراث برده باشد . *

***

اینان مرگ را سرودی کرده‌اند .
اینان مرگ را ــ ای برادران ! ــ
چندان شکوهمند و بلند آواز داده‌اند
که بهار، چنان چون آواری، برگ دوزخ خزیده است.

این سنبله های سبز ، در آستان درو ، سرودی چندان دل انگیز خوانده‌اند
که دروگر ، از حقارت خویش لب به تحسر گزیده‌است.
مشعل‌هافرودآریدکه در سراسر «گتتو»ی‌خاموش**
به جز چهرهٔ جلادان ، هیچ چیز از خدا شباهت نبرده است.

اینان به مرگ از مرگ شبیه ترند .
اینان از مرگی به مرگ شباهت برده‌اند .
سایه‌ئی لغزانند که چون مرگ
برگسترهٔ غمناکی که خدا به فراموشی سپرده است
جنبشی جاودانه دارند .

۱۶ اسفند ماه ۱۳۴۱

«نفرینی به فصلی ازتاریخ»

لکه هائی هست
بر دامان ننگ آلوده ی تاریخ
کِش هزاران چشمه ی تطهیر
ــ هرگز ــ
پاک نتوان کرد.

فصل هائی هست بر اوراق این بی رحم:
خون آلود؛

قصه هائی زآنچه از نامردی و نامردمی
انسان به انسان کرد،
قتل عام کودکانی را که دید و ناجوانمردانه
کتمان کرد...

*

های!
ای دروغ راستین،
ای قحبه ی تاریخ!
برتونفرین باد.
تا ابد از خونِ پاکِ بی گناهِ همتبارانم
ــ که برخاک تباهی ریخت ــ
سطر سطر صفحه های روسیاهت
شرم آگین باد؛

تا قیامت
دامن دد پرورت همواره خونین باد؛
چهره ات از داغ هم خونانِ ناکام
ــ تا دروغ حشر ــ
شمع آجین باد.

***

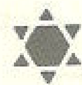
بمناسبت روز «هالوکاست» یوم هشوآ

جهانگیر صداقت فر
تیوران ــ آپریل ۱۹۹۱

چشم انداز
JUDEA CHRONICLE
Published by: IJF
P.O.Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel. 818•503•1270
Fax 818•5039707
Editor: Dariush Fakheri
Asst. Editor: A. Aramnia
Art Supervision: L.A. Press

سرود پارتیزانهای یهودی

مگو هرگز که این ره آخرین راهست ،
اگرچه آسمان تیره ، روشن روزما را محو
میسازد ،
زمانی کزبرایش انتظاری این چنین سنگین
کشیدستیم:
سرانجام ازغبار راه می آید.
وطبل ضربه های گامهامان مژده خواهد برد
که اینجائیم .
وما ازدوردست سرزمین نخلهای سبزتا
تا دورسرزمینهای سفید ازبرف ،
دراین راهیم با غمهای خود همراه .
وآنجا کاخرین قطره های خون فروغلتید ،
دلیری هایمان گردن میافرازد
ودیگربار خورشید سحرگاهی میافروزد ره
ما را ،
ومحنت بار، بگذشته زدیده ، محومیگردد ،
وگرهم نورها را این توان نبود که برخیزند ،
سرود ما بگوش بس زمانها بازخواهد گفت ،
ازایمانی که ما راهست ،
وما با خون نوشتیم این سرود خویش را تا جمله
برخوانند.
ولی این نغمه مرغی سبکبرنیست درپرواز،
سرود خویش را درمشت نارنجک میان غرش
ترکیدن دیوارهای سخت ،
میان داغهای شعله ورخواندیم ،
مگوهرگزکه این ره آخرین راهست ،
که این دم واپسین لحظه است ،
زمانی کزبرایش این چنین سنگین کشیدستیم ،
سرانجام ازغبارراه می آید.
مکن تردید !
طنین گامها چون رعد میغرد ،
که اینجائیم !






سربازان نازی یهودیان را درهنگام مبارزات گتوی ورشودستگیرمی کنند.

آشویتس

سرد وخیس
کثیف ونمناک
ردیفی ازساختمانهای خالی
کجاست زندگی
چه گذشت برسرآنان
ازبشریت جدا بودن ، شکنجه قتل عام
مردمی معصوم
شکسته ورنجور
آواره ، بی کس ، بی خانمان
به کجا رفتند
چه بود ایمانشان
بدام افتادن ، رنج وتحمل وبعد مرگ
لیست ها ویادداشت ها
تابلوها وجدولها
کدامین زنده بماند وکدامین بمیرد

عامل وخود نفرت بشری چیست؟
عامل کوری بینش بشری چیست؟
حماقت ، شستشوی مغزی وبعد تبعیض نژادی
کم بود مکان ، خفقان
گرسنگی وبیماری
سلامت وبعد رنجش وشکستگی
چه بود عامل تلاششان
چه بود عامل بقایشان
امید ، ایمان ، دعا
تو ومن
جوان وبینا
کنترل کنندهٔ آیندهٔ درپیش
آیا تبعیض نژادی انتخابمان خواهد بود
ویا تفکرطریقمان خواهد شد
تحصیلات ، بینش گری وتعمق

○ ○ ○ ○ ○ ○

آنکس که مادراست

که یکی ازآن دو اسباب خیروسعادت بتمامی فراهم داشت وخوشبختی وکامرانی گردش را گرفته بود وآن دیگر بعکس، در منتهای مذلت وبدبختی ومصیبت وناکامی غوطه وربود.

مرگ گفت: «این هردو، خواست خداوند است!»

مادر پرسید: «کدام یک ازاین دو گل ناکامی است وکدام دیگرگل خیرو سعادت؟»

مرگ با وقارگفت: «این را دیگربتو نمی گویم، ولی آنچه را که باید بدانی این است که، یکی ازاین گلها فرزند دلبند تو بود وآنچه را که دیدی سرنوشت او بود، سرنوشت آینده فرزند تو.»

مادر ازوحشت فریاد زنان گفت: «کدام یک، کودک من بود؟ بگو؟ این بیگناه را نجات بده! ازتمامی مصائب ورنجها آسوده اش کن! همان بهتر که او را با خود ببری! ببر بسرای جاودان خداوند! اشک های مرا فراموش کن! برخواهشها وزاریها وهرآنچه که گفتم وکردم وقعی مگذار وهمه را ندیده بگیر!»

مرگ گفت: «نمیدانم که چه می خواهی، آیا دوست داری که کودکت را بازیابی یا آنکه اورابا خود ببرم به آنجا که تو ازآن چیزی نمی دانی ونخواهی دانست؟»

مادردو دستش را بهم پیوست وزانو بزمین زد وخدای مهربان را درود فرستاد:

«ای خدای مهربان، نشنیده بگیرآنچه را که من خلاف میل تومی خواهم وآن را خیر می پندارم! ازمن مشنو وازمن مشنو!»

ومادرسربگریبان فروبرد ومرگ همراه کودک بعالم نامرئی شتافت.

آنکس که مادر است

مادری بر بالین کودک خردسالش نشسته بود. از اینکه او را در حالت احتضار می دید غمگین و گریان بود. رنگ از رخ کودک پریده بود، چشمانش رابسته بود، آهسته نفس می کشید و گاه بگاه، با تنفسی عمیق که به آه شبیه بود نفسی میزد و مادر مغموم و محزون چشم به او دوخته بود. در این هنگام دستی بدر خورد و پیرمردی وارد اتاق شد. او بالاپوش بزرگی بدور خود پیچیده بود تا گرمش بدارد، چون هوا سرد وفصل زمستان بود، بیرون همه جا را برف و یخ گرفته بود و بادی سرد چنان می وزید که سوزش آن صورت را می برید.

پیرمرد از سرما می لرزید. کودک خرد سال، لحظه ای چشم برهم گذاشت و خفت. مادر قوری کوچک چای را روی بخاری کاشی گذاشت تا با یک فنجان چای مهمانش را گرمی بخشد. مرد پیر نشسته بود و گهواره کودک را می جنباند و مادر روی صندلی کنار او نشسته بود و کودک بیمارش راکه بسختی نفس می کشید و دست کوچکش را بلند نگهداشته بود، نگاه میکرد.

«فکر نمی کنی که این بچه برای من بماند؟ آیا خدای رحیم او را از من نخواهد گرفت!»

پیرمرد که همان پیک مرگ بود سر خم کرد و جوابش نه مثبت بود و نه منفی. مادر سر بگریبان فرو برد و اشک از گونه هایش روان شد. سه روز و سه شب در کنار بستر فرزند چشم برهم ننهاده بود وسرش درد میکرد. خواب، لحظه ای در ربودش، پس چشم برداشت و از سرما لرزید و نالید که «چه شد!» و همه جا را نگریست ولی پیرمرد رفته بود و کودک خردسال رانیز با خود برده بود. صدای دنگ دنگ ساعت کهنه گوشه دیوار برخاست و ناگهان پاندول بزرگش از جا کنده شد و بزمین افتاد و ساعت متوقف شد.

اما مادر بیچاره از خانه بیرون دوید و فریاد زنان فرزندش را می طلبید.

بیرون، در میان برف، پیرزنی که با لباس مشکی بلندی نشسته بود گفت: «مرگ در اطاق تو بود. من او را دیدم که چگونه با کودکت از آنجا گریخت، او تندتر از باد می رفت، آنچه را که ربود دیگر پس نخواهد آورد.»

مادر پریشان و متوحش پرسید: «فقط بگو که از کدام راه گریخت، راه را بمن نشان بده، من او را خواهم یافت!»

پیرزن سیاهپوش گفت: «من راه را میدانم اما شرطش این است که تو برای من همه آوازهائی را که برای کودکت می خواندی، بخوانی؛ من این آواها را دوست دارم، من اینها را قبلاً شنیده بودم، من شب هستم، من اشک های ترا که بهنگام خواندن بربالین او نثار می کردی، دیده ام.»

مادر گفت: «من همه را برای تو خواهم خواند اما مرا سرگردان مکن تا بتوانم کودکم را بازآورم، تا بتوانم او را بیابم.»

ولی شب، سنگین و ساکت نشسته بود، مادر دستها را بهم پیوست و خواند و گریست. ترانه ها زیاد بود، اما اشک هایش بیشتر بود. شب گفت: «از سمت راست به جنگل تیره کاج برو، من مرگ را با کودکت همانجا دیدم که با هم می رفتند.»

در اعماق جنگل، راههای بسیار یکدیگر را می بریدند. مادر مردد بود که کدام راه را برگزیند، آنجا بوته خاری رو بیده بود که نه برگ داشت و نه گل، یخبندان زمستان بود و یخها (از شاخه های بوته آو یخته بودند.

مادر پرسید:

«تو مرگ را با بچه من ندیدی که از اینجا بگذرند؟»

بوته گفت: «چرا! اما من آن را بتو نشان نخواهم داد، مگر آن که مرا از حرارت سینه ات گرم کنی، والا من از سرما خواهم مرد وفسرد!»

و او بوته را به سینه فشرد تا گرمش کند خارهای بوته به تنش فرو رفتند وقطرات خون جاری شد و بوته خار از نو، جوان گردید و برگ هایش سبز شد و در یخبندان وشب زمستان، گل داد. قلب شکسته وغم زدهٔ مادر چنین گرمایی معجزه آسا داشت، و بوته، راهی را که او می بایست برود نشانش داد.

او رفت و رفت تا بدریاچه بزرگی رسید که نه کشتی داشت و نه قایق. سطح دریاچه را قشر نازک یخ پوشانده بود، گذشتن ازآن امکان نداشت و عمقش هم، چندان کم نبود که بتوان از آن گذشت؛ ولی او باید که برای یافتن کودکش به ساحل روبرو برسد؛ مادر پاخم کرد ولب برلب دریا گذاشت تا آب دریاچه را جرعه جرعه بنوشد اما این کار برای آدمی ناممکن بود، اما مادر غمگین می پنداشت که شاید معجزه ای اتفاق بیفتد.

دریا بسخن آمد و گفت: «نه، این ممکن نیست، بگذار که ما هر دو صمیمانه با هم بکنار آئیم، دلشادی من در اینست که مرواریدی داشته باشم و چشمان تو روشن ترین چشمانی هستند که من دیده ام. اگر تو چشمانت را نثار من کنی، من نیز در عوض ترا به گلشن ساحل روبرو خواهم برد: آنجا که مرگ خانه دارد و گلها و درخت هائی را می پروراند که هر کدام از آنها عمر انسانی است.

ـــ «اوه، همه چیز خود را نثار می کنم تا فرزندم را بیابم. مادر، گریان، این سخن را بدریا گفت و گریست و گریست تا آنگاه که چشم هایش را بصورت دوقطره اشک بکف دریاچه فرو چکاند و آنها به دو مروارید گرانبها بدل شدند. دریاچه هم او را برگرفت گوئی که برتخت روانی نشسته بود و بیک لحظه او را به ساحل دیگر رساند، آنجا که خانه ای مجلل قرار داشت و فرسنگ ها وسعتش بود، انسان نمی دانست که آیا کوهی پوشیده از جنگل و غار بود یا اتاقک های متعدد، اما مادر مسکین قادر بدیدن نبود چونکه چشمانش را با گریه از دست داده بود.

مرگی که بچه مرا با خود دارد کجاست؟

پیرزن گورکن جواب داد: «او هنوز بازنگشته است». و همچنانکه می رفت تا گلشن مرگ را محافظت کند، گفت، «چگونه توانستی اینجا را بیابی و چه کسی ترا یاری داد؟»

مادر گفت: «خدای رحیم یاری ام داد، او با شفقت و مهربان است، و تو هم بر من رحم کن! بمن بگو فرزندم را کجاخواهم یافت؟»

پیرزن گفت: «من چه می دانم و تو هم بینایی ات را از دست داده ای! بسیاری از گلها و درختها امشب پژمردند، بزودی مرگ خواهد آمد تا آن ها را جابجا کند! تو خودت هم می دانی که هر موجود بشری صاحب گل زندگی یا درخت زندگی است، این گل ها و درختان همانند دیگر گل ها و درختها هستند، ولی اینها قلبی در درون خود دارند که پیوسته می زند، قلب بچه ها هم می تواند بزند! برو بگرد، شاید بتوانی ضربان قلب بچه ات را بشناسی، ولی بمن چه خواهی داد اگر بتو بگویم که هنوز چه باید بکنی؟»

مادر مسکین گفت: «من چیزی ندارم که بدهم، اما برای خاطر تو تا پایان عالم خواهم رفت».

پیرزن گفت: «به، من آنجا کاری ندارم، فقط ازتو می خواهم که گیسوان سیاه وبلندت را بمن بدهی. خودت هم می دانی که گیسوی تو زیباست و من از آن ها خوشم می آید! در عوض موهای سفید مرا بگیر که بهرحال بهتر از هیچ است!»

مادر گفت: «اگر فقط گیسوان مرا بخواهی، حاضرم، آن ها را با خوشحالی بتو می دهم!» و دست برد و گیسوان قشنگ و سیاهش را برداشت و باو داد و موهای سفید پیرزن را گرفت.

وسپس هر دو با هم به گلشن مرگ رفتند، آنجاکه گلها و درختان درهم روئیده بودند. جائی سنبلها زیر شقایقها روئیده بود و جائی دیگر بوته های گل، بزرگ و درخت آسا شده بود وجایی گیاهان آبی رو ییده بود، بعضی کاملاً تر و تازه و برخی بیمارگونه و زرد؛ کرمهای آبی برآنها چنبره زده و خرچنگهای سیاه آنها را درآغوش گرفته بودند. در گوشه و کنار نخلهای خوش تراش، بلوط، چنار روئیده بود؛ هر درخت و هر گل نام خاص خود را داشت، هر کدام عمر یک انسان بود، انسانی که در چین، در ایرلند و دورادور جهان میزیست، جائی درختان بزرگی را در گلدانهای کوچکی نهاده بودند، چندانکه بیم آن میرفت که از تنگی جا گلدان بشکنند. و جائی دیگر گلهای کوچک و ظریفی را برزمین خوابانده بودند و یا آنان را بگیاهان دیگر آو یخته بودند و از آنها بی اندازه مراقبت می کردند. اما مادر مسکین برهمه گیاهان کوچک خم می شد و بضربان دلی که در آن ها نهفته بود، گوش می داد و همچنان می رفت، تا در میان میلیونها گیاه کودکش را بازشناخت و یافت.

یافتمش! مادر فریادی زد و دستش را بسوی گل زعفران آبی رنگی که بیمار می نمود و بسوئی خم شده بود، دراز کرد.

زن پیر گفت: «دستت را از گل کوتاه کن، ولی کنار آن منتظر بنشین وتامل کن تا مرگ بیاید؛ من هر آن انتظار او را دارم، مرا ندیده بگیر و مگذار که او این گل را بچیند، و او را تهدید کن که اگر به گل تو دست بزند تو نیز گلهای دیگر را از جا خواهی کند او از این تهدید خواهد ترسید؛ او در پیشگاه خدای مهربان مسئول است و کسی را اجازه آن نیست که گلی بچیند تا او نخواهد.»

ناگهان نسیم سردی وزیدن گرفت و مادر کور دریافت که این مرگ است که از راه میرسد.

مرگ پرسید: «راه اینجا را چگونه جستی و چگونه آمدی که زودتر از من باینجا رسیدی؟»

مادر جواب داد: **«من مادرم!»**

و مرگ دستش را بطرف گل کوچک ظریف دراز کرد که آن را بچیند، اما مادر با دستهای خویش، دست او را محکم گرفت و از ترس میلرزید. مرگ بر دستهای مادر نفس سرد خود را دمید و او حس کرد که این نفس، سردتر از سوز زمستانی است و از سرما دستانش فرو افتادند.

مرگ بانگ برداشت: «تو نمی توانی برخلاف قدرت من کارکنی!»

مادر جواب داد: «اما خدای رحیم قادر است!»

مرگ گفت: «من مجری مشیت و اراده او یم و فقط آنچه را که او خواستار است از من ساخته است. من باغبان گلشن او یم! من همه درختان و گلهای او را برمی کنم و از نو آنها را در گلزار بهشت می نشانم، در سرزمین های دور و نامعلوم. اما، آنجا چگونه است و چگونه اینها از نو خواهند روئید و خواهند شکفت رازش را بتو نخواهم گفت!»

مادر گفت: «کودکم را بمن بازده!» و شروع کرد بگریستن و با هر دو دستش ساقهٔ گل زیبائی را چسبید و شیون کنان بمرگ گفت: «من همهٔ گلهای ترا خواهم چید، کاسه صبرم لبریز شده و نومید نومیدام.»

مرگ نگران شد و گفت: «دست از آنها کوتاه بدار، توخود گفتی که خوشبختی را از دست داده ای و بدبخت شده ای و اکنون می خواهی که مادرانی دیگر را بروز سیاه بنشانی!»

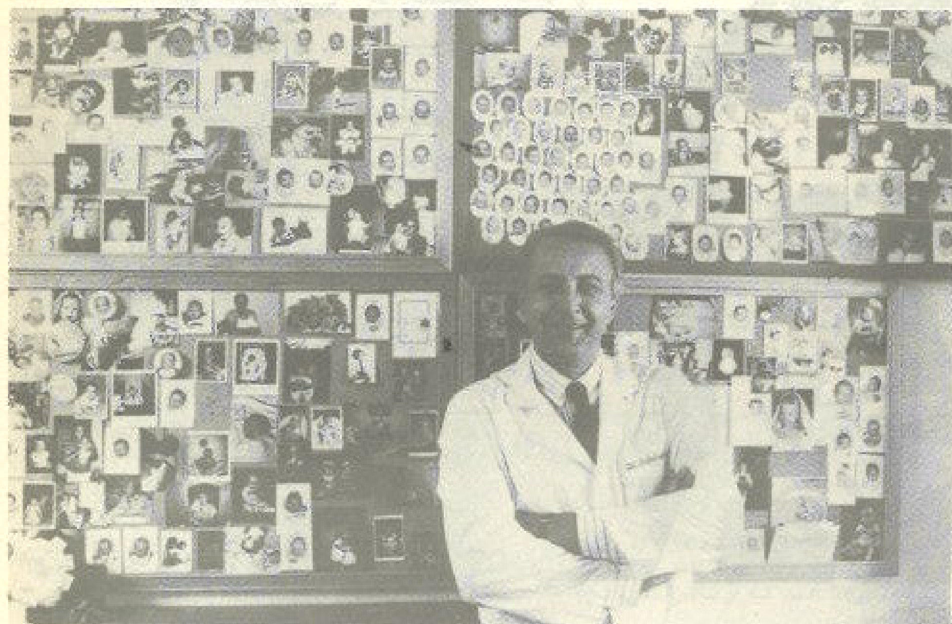
مادر غمگین و متأثر شد و گفت: «مادرانی دیگر را!» و دستش را از ساقه های گل برداشت.

مرگ گفت: «بیا چشمهایت را بگیر، من آن ها را از دریاچه پس گرفته ام، چنان می درخشند که نمی دانستم اینها چشمهای تواند. بیابگیر، اینها اکنون روشن تر و بیناتر از سابق اند. در کنار خودت بدرون این چاه عمیق نگاه کن؛ من بتو نام این هر دو گل را که قصد چیدنش را داشتی باز خواهم گفت و تو تمامی آینده آنان را خواهی دید، تمامی سرگذشت عمر آدمی را بنگر آنچه را که می خواستی نظم اش را برهم زنی، چه بود.»

و مادر بعمق چاه نظر انداخت. چنین دید

بقیه در صفحه ۹

مقاله زیر را به نقل از یک نشریه ایرانی زبان چاپ لوس آنجلس تجدید چاپ کردیم. از دکتر اردشیر بابک نیا مدیر انستیتوی نازائی جنوب کالیفرنیا در سانتاآنا مصاحبه ای در مورد نازائی در نشریه معتبر «امریکای امروز» چاپ شده که گوشه هایی از آن را در این جا بنظرتان می رسانیم.



روز مادر... و بزرگداشت مادران

دیدار و گفتگو با دکتر اردشیر بابک نیا
(پزشک متخصص بیماری های زنان و نازائی)

خبر خوش در آستانه روز مادر

از ساعت ۱۰ بامداد تا ۲ بعد از ظهر جمعه (۱۰ می) مراسمی در پارک Cabrillo در سنتا انا ــ کالیفرنیای جنوبی برگزار می شود. انگیزه برگزاری این مراسم پرشور، فرارسیدن «روز مادر» در امریکاست که به بزرگداشت مادران اختصاص دارد و از روزهای ارزنده و بسیار مهم بشمار میرود.

ترتیب دهنده این مراسم دکتر اردشیر بابک نیا پزشک صاحب نام ونوآور ایرانی متخصص بیماری های زنان و زایمان و به ویژه نازائی است. از نخستین ساعات بامداد، بنا به معمول سالهای اخیر، محوطه ای اختصاصی از این پارک با بالن ها و بادکنک های رنگی و سایر وسایل زینتی تزین میگردد و وسایل لازم برای برگزاری یک پیک نیک شورانگیز خانوادگی تدارک می شود. بقرار اطلاع امسال بیش از ۵۰۰ نفر از مادران ایرانی همراه فرزندان خود در این مراسم حضور می یابند که در میان آنان چهره های ایرانی نیز دیده می شوند. نکته مهم این است که این مادران با روش های ابتکاری پزشکی و در سایه نوآوری های دکتر اردشیر بابک نیا پزشک با تجربه متخصص پیکار با نازائی زنان و عقیمی مردان از نعمت فرزند برخوردار شده اند. در این پیک نیک خانوادگی هر خانمی که در گذشته نازا بوده و با روش های ابتکاری دکتر بابک نیا از نعمت مادر شدن برخوردار گردیده است یک بالن راهی سینه آسمان می کند باین امید و آرزو که دیگر زنان نازا نیز دیر یا زود شکوه مادر شدن را تجربه کنند.

*** امید بیشتر**

امسال، در شرایطی مراسم روز مادر برگزار می گردد که امید به مادر شدن در مقیاس وسیعی افزایش یافته است. دکتر بابک نیا که از آغاز نوجوانی و پرداختن به تحقیق در رشته پزشکی در اندیشه جستجوی راه های تازه ای برای تحقق بخشیدن به رؤیای زنان نازا و در انتظار مادر شدن بوده، در گفتگوئی که داشتیم با هیجان زیاد از امیدهای زیادی که برای مادر شدن بوجود آمده است، سخن می گفت. باین خاطر، اینصورت، خانواده ها باید بدنبال درمان بروند و بیش از پیش امیدوار باشند.

ه آقای دکتر بابک نیا، علاقمندان چگونه می توانند هر چه بیشتر از نظرات و رهنمودهای شما بهره بگیرند...

ــ با تلفن: ۱۱۲۲ــ۵۴۰ (۷۱۴)... و بسیار خوشحال می شود که بتوانم خدمتی انجام دهم.



آن سوی لحظه ها:







آرام قدم برمیداشت، دلش نمی آمد بجای استفاده از پاهایش، ماشین این مجموعه آهن، شیشه، بنزین وچرم او را بجایی ببرد. چه عجله ای داشت، دلش می خواست از لحظه ها بدون عجله استفاده کند.

راستی سبزم رنگ قشنگی است، به اطراف نگاه کرد، چمن وبرگها هر کدام نوعی سبز بودند، اصلاً چطور می توانست به رنگها نمره اول و آخر بدهد، کوه هم به رنگ قهوه ای بود و قشنگ ورنگ چشمهای این رهگذر که از رو به رو می آمد و آبی بود، حتی رنگ آسفالت خیابان! هیچوقت تا آن لحظه خوشی و آرامشی را که نسیم و وزش باد بصورتش میداد لمس نکرده بود، چطور دلش می آمد این موج آرام و ملایم را با بستن و گره زدن یک تکه پارچه بدور سرهایش از بین ببرد. پرندهٔ افکارش خودش را به در و دیوار درست شده از گذشته ها میزد. بیاد خانه افتاد و بچه ها، دلتنگ هیاهو وقیل و قال آنها که همیشه موجب عصبی شدن و فریاد و ناسزاگو یی او می شد، قدم هایش را تند کرد که زودتر به خانه برسد و آن هیاهورا چون نغمه ای از موسیقی پذیرا باشد. چه نکاتی در زندگی برایش مسأله بود، چه لحظه های بی پایه و اساس که توی دلش جا داده بود، لحظه های مرده را بیاد می آورد و روزهای مدفون در قالب گذشته، غصه نداشتن کیف شانل! غصه خانه بدون منظره در یک محل عادی بدون کد پستی که نشان دهنده ثروت و مکنت باشد، غصه بچه ها که بمدرسه خصوصی نمی رفتند، عنکبوت حسرت چه تار و پودی به ذهن او تنیده بود، اصلاً چرا آدمها بخودشان اجازه داده بودند، زمین و خاک خدا را طبقه بندی کنند! چرا واژه ای مثل مرز وجود داشت؟ مردش را بیاد آورد، همراهی آرام و صبور، قیافه اش آنطورها هم بدتیپ نبود، وقتی دردهایی مثل نابینایی وجود داشت چطور او بخودش اجازه داده بود بودن و نبودن چند تار مو برایش ریشه غم و اندوه بشود؟ و شغلش، مگر حتماً عنوان و تیتر نداشتن فاجعه می توانست باشد. مرد او از وقتی که ستاره ها می رفتند تا روز زائیده شود تا زمانی که می آمدند تا روز در قعر شب دفن شود کار می کرد و زحمت می کشید.

ترس وجود زن را گرفته بود، احساس می کرد (من) امروز (من) دیروز را به محاکمه کشیده است و دعا می کرد رهگذرها متوجه نشدند!

چه دیر همه چیز برایش حل شده بود، مسایل قبل حالا برایش مسخره بود. در نم نم باران به مردم نگاه می کرد، به نظرش می آمد همهٔ آدمها که با کمک چتر، این شیئی عجیب خودشان را دور از این برکت نگه می داشتند دیوانه اند! اصلاً چطور دلشان می آمد که ناراضی باشند، دلش می خواست با یک سیلّی همهٔ مردم را بیدار کند! اطمینان داشت محدود کسانی مثل او بیدار بودند، بقیه در خواب خیال می کردند که زندگی می کنند.

بیاد مادرش افتاد، آن زن سالخورده که تجربه های کوچک و بزرگ زندگی شده بودند خط های ریز و درشت و نشسته بودند روی صورت و گردن و دستهای او، بیاد چشمهای مادر افتاد که همیشه نیمه مرطوب بود ولی زورق آرامش همیشه توی آن مرطوبی آرام حرکت می کرد. مادر همیشه می گفت ناشکری نکن، آن وقتها از قانع بودن مادر دلش بهم می خورد و اینکه چه اتفاقات روزمره و پیش پا افتاده مادر را به وجد و نشاط می آورد، امروز دلش می خواست کاش مادر بود تا بدست هایش بوسه بزند و به لبهایش. بکنار جوی آب نشست، دلش می خواست تن آب روان را که گِل آلوده شده بود با پاکی اشک هایش بشوید، دلش می خواست خورشید را با فریاد صدا کند، به ستاره ها بوسه بزند، شروع کرد با گلبرگها دست دادن، عطر آنها را می بلعید، درختها را دانه به دانه بغل می کرد، با برگها حرف میزد، توی ذهنش جملات یک عذرخواهی طولانی را مرتب و منظم می کرد که به مردمش تحویل بدهد، و می بایست بدیدن آن دوست می رفت تا یخ کدورت را ذوب کند، شروع کرد به دو یدن، برای لذت بردن وقت بسیار کم بود، صدای بم دکتر در گوشش طنین انداز بود. متأسفانه بیماری شما سرطان خون پیشرفته است.

پریوش سیم وزر

با دریا ــ با تو

غروب روز یکشنبه بود. از تماشای تابلوهای هوشیدر با آنهمه ذوق عارفانه اش با دل مشغولی بسوی دریا رها بودیم وزمزمه سهراب بود با من و داریوش و آری شفافیت آب را برای همچودستها از سرچشمه به دریا باید حفاظت کرد و اگر این طریقت پدران بوده است فرزندان گل ولای را نخواهند ستود. در این افکار بودیم که خواسته «آوا» ما را از خود بیخود کرد. لیلا از گرفتاری درخانه وقرار و مدارهایش برای شام می گفت و من در تلاطم امواج.

به داریوش گفتم در کنار دریا آدمها نوع دیگری فکر می کنند و یادش بخیر رشت و چمخالهٔ گیلان و ذکر دوست شاعرم کردم که در گیرودار انقلاب جانش را به عقایدش رضا داد.

با دریا که مأنوسی، در صفای فکری هستی که مرکز نشین ها با سروصدای شهری از آن محروم مانده اند. بسوی اوشن بلوار درتقاطع خیابان دوم میرفتیم از بینوایان یاد کردم و نویسنده آن که برروی صخره ای مشرف به دریا اغلب آثارش را نوشته و برای من اگرخانهٔ آرمانی جائی داشته باشد برروی آن صخره است با این امواج پررنگ دریا. رویا می گفت آنطرف کوه آب و هوای گرمتری دارد و بندرت آنها گذرشان به این طرف می افتد و این فرصتی است برای سیر و تماشای دریا و بچه ها درپی بازی با توپ قدیمی باصطلاح ما «مروارید» وسواری گرفتن از آن. با این جوک من و داریوش خنده‌مان گرفت. باید باجی را صداکرد بیایند وتن وبدنشان را جمعه شب ها توپی کنند تا شاید بخت میمون شان باز شود و مرد دلخواهشان از دهنهٔ توپ ظاهر شود. درددل کرده بود تا به پاتوق همیشگی کافه کازینو رسیدیم و برسر میز جائی گرفتیم و دوست دیگرمان با خانمش و بچه ها بما پیوست. مخبر صادق بود و افکار داغ شایعه سازی و شایعه پراکنی از میزهای مجاور سکوت میز را در لیوان های قهوهٔ می شکست و ناگهان از میان ما...

دختر خوب امریکائی برای مرد ایرانی خوبست زیرا که پدر و مادرهایشان دیگر به چشمشان اعتقادی ندارند وخواستار (ماشین و انگشتر و خانه نیستند و اگر همبستگی و تفاهم را می فهمند می دانند چگونه زنی برای شوهرشان باشند.

پیدا کردن دختر خوب امریکائی انگار یافتن الماسی ده قیراطی است درزیر خروارها ذغال سنگ.

من هرگونه ضرب جرح و ایراد را برتن خواهرهایمان اشتباه می بینم و از آنجا که همه به ایرادگیری آنهانشسته اند فرار آنها را از دنیای واقعی پسران از بی میلی میدانم.

طلاق بیداد می کند.

دیگر زمان ساختن و سوختن نیست.

حتماً شنیده اید «در کف شیر نر خونخواره ای جز تسلیم ورضا کوچاره ای». اینگونه مردسالاری ها خریداری ندارد.

خواسته ها و توقعات مالی پدران ومادران دختران و پسران را به گل ولای کشانده است.

سردمداران مذهب میگویند درد اجتماع ما حرف کلیشه وار همیشگی تاریخی «چشم و هم چشمی» است.

مردان یعنی پسرها به بلوغ فکری درحدّ تکامل نرسیده اند و خواسته هایشان بنوعی توقع جنسی کاذب است و شاید به اشتباه «زن گرفتن» نام گرفته است.

خواسته ها درروابط باید دراجتماع بحث شود.

بله بجای سرکوبی اجتماع و صحبت از حرف های کلیشه وار همیشگی چون اسیمیلاسیون و رنگ مو...

اگر دختر و پسری اینگونه بزرگ شوند و بدانند تصمیم صحیح راچگونه می توان گرفت و یا برمبنای تجربیات خودشان تصمیم بگیرند مسأله حل شده است.

پدر و مادرها دخالت کردن و یا غلط اندازی فرزندان را هیچگاه فراموش نخواهند کرد.

تثبیت عقل ودرایت بزرگترها با دخالت کردن به نتیجه خواهد رسید.

امریکائی ها طور دیگری با بچه ها رفتار می کنند از کوچکی به آنها اعتماد نفس و خود بینی یاد می دهند.

بله فروغ گفته است سر شکستن را با سنگ باید تجربه کرد و شاید این آغاز راه بلوغ فکری باشد.

اما از عشق و عاشقی چه؟

نورآفتاب بردریا مانده بود و کمی تاریک، جدا شدن دوستمان با بچه ها گفتگوها رانیمه تمام گذاشت و من از داریوش خواستم مرا راهی ماشین کند و در راه خانه به این فکر بودم که باید بحثی خانوادگی در ماهنامه چشم اندازبراه انداخت و ازتمامی بر وبچه های دست اندرکار داد وستد فکری خواست و به پخش افکار و عقاید نشست یا شاید باید از حافظ مدد گرفت:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

یا شاید باید از **سهراب سپهری** نوشت:

که عاشق یعنی: دچار.

بحث در این مورد را در شماره آینده بعهده خواننده چشم انداز می سپارم.

ما وخوانندگان

اظهار نظرها، تمجید و تعریف ها و ندرتاً گله و انتقاد های سازنده شما، کارکنان نشریه چشم انداز و افراد **سازمان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)** راغرق غرور و احترام نمود و بعبارت خودمانی خستگی را چه در مورد برگزاری جشن ها، مراسم کیپور و انتشار نشریه ازتن ما بیرون کرد.

برای افراد سازمان همین بس که توانسته باشیم رضایت جمعی شما را فراهم کنیم. از خداوند برای همه شما آرزوی سلامتی و موفقیت و برای خودمان افتخار خدمت گزاری مثبت داریم.

ذیلاً اظهار نظرها وخلاصه نامه های بعضی از خوانندگان عزیز که زحمت کشیده بما تلفن کرده و یا نامه نوشته اند بنظر خوانندگان محترم می رساند.

ــ جناب آقای دکتر رحیم کهن، تلفنی ما را در ادامه انتشار و نشریه خیلی زیبا و مطالب جالب چشم انداز تشویق نموده اند.

ــ جناب آقای مروتی، از نظم وترتیبی که در برگزاری جشن های مذهبی حنوکا و ایلانوت و پسح رعایت شده بود تشکر کرده و ما را در ادامه برگزاری این نوع جشن های مذهبی که مورد استقبال جوانان نیز بخصوص واقع شده است تشویق وتأیید کرده اند.

ــ جناب آقای عمران شائولی تلفنی از مطالب چشم انداز تعریف کرده اند.

ــ جناب ابی اسماعیل زاده تلفنی از مطالب بولتن چشم انداز تعریف و تمجید نموده اند.

ــ سرکار خانم ایکس (خواسته اند بهمین اسم ایشان را بنامیم) از ما خواسته اند در روزنامه چشم انداز از مطالب بشری از کتاب تلمود و کتاب تورات وسایر کتب مذهبی گنجانده شود.

ــ آقای م. یادگار، طی نامه ای از دریافت شماره چهارم (مخصوص پسح) ومطالب شیرین و دل نشین آن که برای اولین بار بدست ایشان رسیده تشکر کرده و سپاس فراوان خود را بما ابراز داشته اند وضمن خواهش برای ارسال شماره ۱ و ۲ و ۳ برای همه کارکنان روزنامه و افراد سازمان سیامک موفقیت آرزو کرده اند.

ــ جناب آقای موسی فهیم از نیویورک، از مقاله آقای فاخری تعریف کرده و خواستار چاپ این نوع مقالات در روزنامه چشم انداز هستند.

ــ آقای ابراهیم زاده از شیکاگو، تلفنی اطلاع داده اند که شماره مخصوص پسح را توسط یکی از دوستانشان که در لوس آنجلس هستند دریافت کرده اند و خواهش کرده اند درصورت امکان روزنامه چشم انداز به آدرس ایشان ارسال شود.

ــ جناب آقای جمشید نوائین، تلفنی از انتشار نشریه چشم انداز تعریف و تمجید کرده و ضمن سؤال ازنوع حق عضویت خواسته اند مرتباً نشریه به آدرس ایشان ارسال شود.

ــ خانم اختر کاشانی از اورنج کانتی، خواهش کرده اند ترتیب سمینارهائی درزمینه ازدواج و طلاق بدهیم و مقالاتی در این موارد بنویسیم.

ــ سرکار خانم شهره خلیلی، جناب آقای دیوید یونسی، جناب آقای جهانگیر، جناب آقای کرامت زاغی، جناب آقای عزیز صادق و تعداد زیادی که تلفناً و یا توسط نامه تقاضای دریافت مستقیم نشریه را دارند.

به اطلاع این دسته از خوانندگان می رسانیم تا اعلام موافقت اداره پست برای استفاده از برنامه پست ارزان «بالک ریت» که از طرف سازمان تقاضا شده است و بامید خدا تا یکی دو شماره دیگر طول خواهد کشید ارسال نشریه باتوجه به هزینه ای حدود ۹۰ سنت برای هر نسخه با تیراژی ۵۰۰۰ عددی معذوریم.

ــ جناب آقای الفت از نیویورک، از مصاحبه های انجام شده با افراد خیر اجتماع استقبال کرده و ما را تشویق نموده اند که خیرین را هرچه بیشتر بجامعه معرفی کنیم که باعث تشویق و دلگرمی دیگران برای انجام کار خیر گردد.

ــ جناب آقای شیمون حناساب از اسرائیل، مقاله مفصلی درمورد «در اسرائیل چه می گذرد؟» برای چاپ در روزنامه چشم انداز بدفتر سازمان فرستاده اند که در فرصت مناسب نسبت به چاپ آن اقدام خواهد شد.

سرکار خانم دکتر اشرف سرودیان، ضمن اینکه خواسته اند روزنامه به آدرس برادرشان جناب آقای الیاهوسرودیان ارسال شود نوشته اند: برای اولین بار در جامعه مطبوعات فارسی زبان، یهودیت را در سطر به سطر و کلمات و نوشته های خوب چشم انداز می توان یافت.

ــ جناب آقای مستعار (راز)، ضمن نامه مفصلی که به دفتر سازمان فرستاده اند ما را در انجام برگزاری جشن و انتشار روزنامه تأیید نموده اند، وچنان تعریف وتمجید بی شائبه ای از دست اندرکاران نشریه چشم انداز کرده اند که انشاء الله بتوانیم لیاقت این همه محبت های شما راداشته باشیم. درقسمتی از نامه خود چنین نوشته اند: «سردبیر گرامی و کارکنان و گردانندگان چشم انداز، سلامی گرم بهمه شماها که از یهودیت مهرها بدلتان فراوان است و وجودتان را متعلق به یهودی و اسرائیل می دانید، دست یکی یکی تان را ندیده و از دور می فشارم وتوفیق همیشگی تان را در امور مردمی و اجتماعی از خداوند بزرگ می خواهم».

نمایشگاه نقاشی های هوشیدر صدری

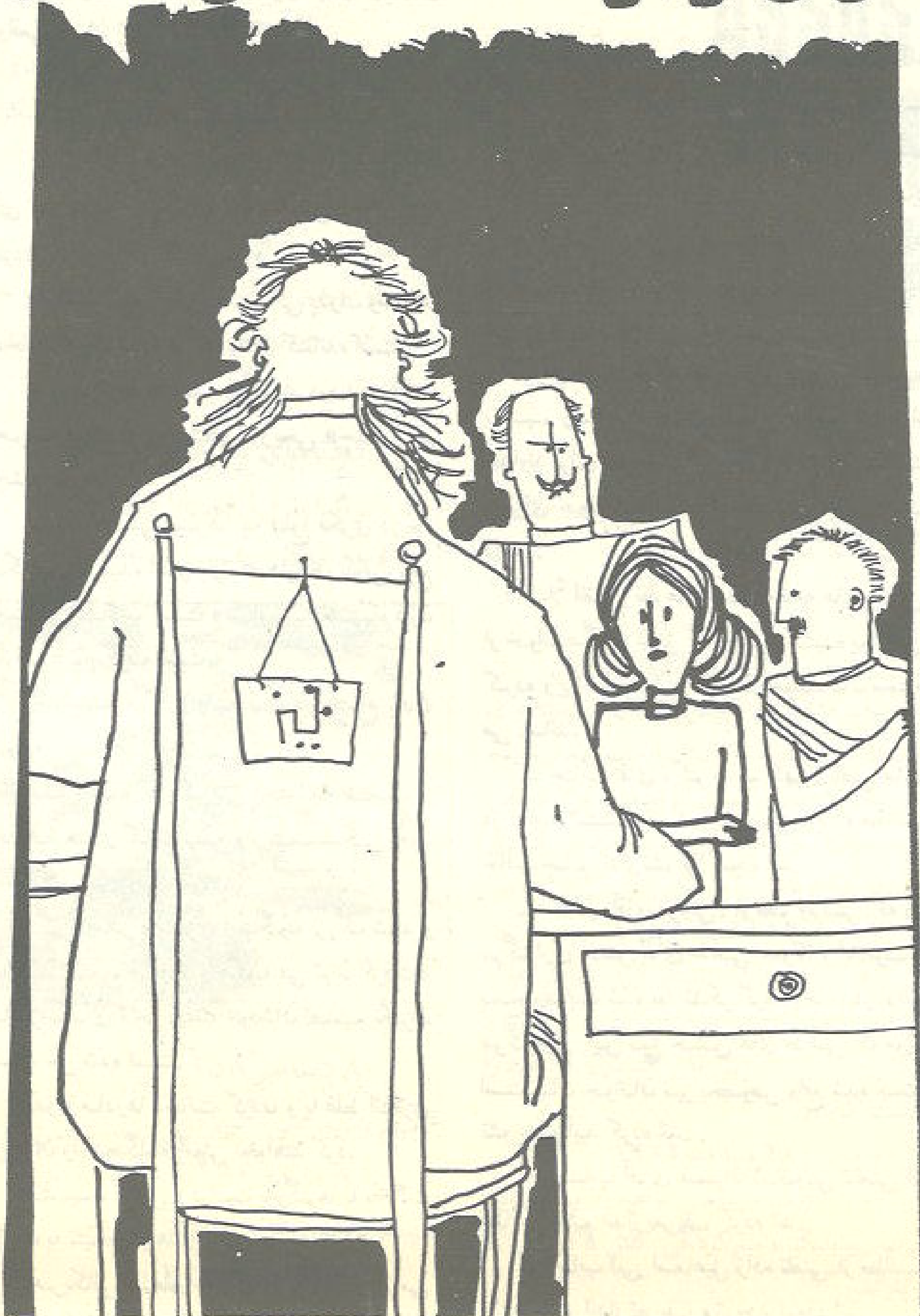
روزشنبه ۴ می ساعت ۴ بعد ازظهر یک روز گرم و آفتابی است. بسوی نمایشگاه نقاشی ای که در گالری برادوی از هوشیدرصدری برگزار شده است میروم. جلوی گالری انترناشنال درشماره ۲۱۵ برادوی درسانتامونیکا گروهی از دوستان را می بینم همگی به دیدار آثار صدری آمده اند. به نمایشگاه وارد می‌شوند صدری با چند نفر از دوستان گرم گفتگو است، لحظه رخصت می گیرد. از دیداریک دیگرشاد می شویم. می گوید: کارها را ببین... به دیدار نقش ها مشغول می شوم. همه زیباست. چه میگویم... زیباست؟ واژه بالاتر اززیبا ندارم، احساس می کنم چقدرماهرانه وبا صبربسیار قلم زده است. بوی عطر اقاقی و بهار نارنج در ذهنم می پیچد. پرندگانی که از دیدارشان چشم سیر نمی شود، کوچه باغ های ورامین وشیراز است. هرکدام با توسخن دارند و یک گلستان گل با پرنده های رنگارنگ است. درسمت چپ نمایشگاه کارهای مدرنش را گذاشته است. بازی رنگ با اشکال هندسی و بتوتماشاگر می گوید که درزمان هستی حالا توازپشت قرن ها به سرزمین فرداها آمده ای. دست بروی شانه ام می خورد، می گوید: چطوراست، برمی گردم می گویم: عالی است. صدری لبخندی میزند می گوید: خواهش می کنم، می گویم خیلی زیباست دست مریزاد. می گویم از خودت بگو می خواهم بنویسم می رود ویک کاغذ می آورد که برشورساده کارهایش است. این طور نوشته است:

اهل تهران است وسال ۱۳۲۱ متولد شده، از ۵ سالگی به نقاشی پرداخته و در ۱۳ سالگی با هنرنقاشی مدرن آشنا شده، رشته معماری را در دانشگاه ملی با درجه عالی به پایان رسانده. ولی از لحظه های عاشقانه اش به نقاشی هرگزدور نشده. درسال ۱۹۸۶ به امریکا آمده ودراین غربت ناخواسته با قلم سحرآمیزش با نقطه پردازی های دقیق گل وپرنده را میهمانی جنگل آهن آورده که در ذهن من وتوبوی عطردیروز سرزمینت وترنم دل انگیزپرندگان جان بگیرد. از دیدار دل نمی شود کند. گذشت زمان تورا وادار می کند که این باغ خیال را ترک کنی. با گرمی بدرقه می کند ومرا با هزارعطرخیال تنها درغروب یک روز بهار روانه خانه می کند. صدری عزیز خسته نباشی.

مهرداد حقیقی

در دادگاه عدل

نوشته: غ. داوود



رئیس: (خطاب به دادیار) گمان می کنم بهتر است جلسه را شروع کنیم.

دادیار: کمی صبر کنید، منشی دادگاه فراموش کرده بود پرونده را بیاورد. الان بر می گردد.

رئیس: این بوی دود هم خفه مان کرد. از بخت بد روز های پنج شنبه که ما جلسه داریم این بوی خفه کننده بلند می شود. چه می کنند؟

دادیار: قربان، پنج شنبه ها آتش جهنم را تازه می کنند. این بو از آنجا می آید.

رئیس: و ما در یک منطقه مرزی هستیم. همسایه جهنم. آنوقت نه فوق العاده ای، نه پاداشی... واقعاً که... وچه گرمائی!

(منشی با پرونده ای قطور وارد می شود و در جای خود می نشیند.)

رئیس: حضار محترم! جلسه رسمی است. شروع می کنیم. آقای دادستان بفرمائید!

دادستان: آقای رئیس، آقایان قضات، حضار محترم! امروز ما به پرونده ای رسیدگی می کنیم که متأسفانه نظایر آن زیاد است. می شود گفت که هفتاد و پنج درصد از پرونده ها از همین نوع است. در واقع از روزی که شیطان (تماشاچیان مرده باد! مرگ بر شیطان!) بله از روزی که این خیانتکار حوای عزیز را فریب داد و میوه ممنوع از درخت کنده شد ما با این وضع رو برو شدیم. همیشه مردانی پیدا می شوند که دختران معصوم را فریب می دهند. والبته عکس این قضیه هم اتفاق میافتد. و من پیشنهاد می کنم که از این پس ما این اشخاص را بطور دسته جمعی محاکمه کنیم.

دادستان: تصدیق می کنم. ولی چاره چیست؟ وقت طلاست و نباید بیهوده آن راهدر داد.

باری، متهم ردیف یک، آقای **مجتمع زاده**، و متهم ردیف دو، **بانو دلارا**، متهمند که با یکدیگر روابط نامشروع داشته اند. آقای مجتمع زاده که متأهل و دارای یک فرزند بوده، از سفر زنش سوء استفاده کرده و دوشیزه دلارا، پانزده ساله، راکه در منزل آنها خدمتکار بوده فریب داده است. و چون این دختر حاضر می شود روابطش را با مجتمع زاده ادامه بدهد، این مرد زنش را طلاق می دهد. بااین ترتیب این دو نفر مدت سه سال زندگی مشترک خود را بطور نامشروع ادامه می دهند، تا آنکه خوشبختانه آقای مجتمع زاده، براثر سقوط در یکی از چاله های کابل کشی، خرقه تهی می کند، ویک ماه بعد نیز بانو دلارا از غصه دق کش می شود.

اکنون این بدکاران در محضر این دادگاه محترم ایستاده اند و منتظر مجازات هستند. من، بنام دادستان، و با توجه به اینکه این دو متهم در مرحله بازپرسی هیچگونه اظهار ندامتی از گذشته پلید خود نکرده اند، برایشان تقاضای حداکثر مجازات می کنم. فعلاً عرض دیگری ندارم.

رئیس: آقای مجتمع زاده، جلوبیا!

(مجتمع زاده لنگ لنگان جلومیرود).

رئیس: این چه جور راه رفتن است؟ چرا می لنگی؟

مجتمع زاده: قربان، آقای دادستان که فرمودند. در اثر همان سقوط است. هنوز خوب نشده.

وکیل مدافع: آقای رئیس، اعتراض می کنم! موکل من بیمار است، و نمی تواند درست به سؤالات دادگاه پاسخ دهد. تقاضای تعویق محاکمه را دارم.

رئیس: اعتراض آقای وکیل مدافع وارد نیست. متهم با زبانش پاسخ می دهد نه با پایش.

رئیس: آقای مجتمع زاده، به گناه خودت اعتراف می کنی؟

مجتمع زاده: بنده به کاری که کرده ام اعتراف می کنم. ولی خودم را گناهکار نمی دانم.

رئیس: این جمع اضداد است. نمی شود. اگر مرتکب این عمل شده ای پس گناهکاری.

مجتمع زاده: قربان بنده گناهکار نیستم. من و دلارا همدیگر را دوست می داشتیم، و برای استفاده از این دوستی من هیچ لازم ندیدم دو یست تومان به محضر دار بدهم. کبوترهای قشنگ من هم هرگز به محضر نرفتند، ولی بچه های زیبائی به دنیا آوردند.

رئیس: پس فرق تو با کبوتر چیست؟

مجتمع زاده: فرقش این است که بنده ظرافت کبوتر را ندارم.

رئیس: وبیگناهیش را. این مزخرفات را کنار بگذار. بهره مند شدن از عشق شرایطی دارد، ولی تو آنها را رعایت نکرده ای.

مجتمع زاده: بنده برای استفاده از دست و پا و دهان مقید به هیچ شرطی نبوده ام. بنا براین دلیلی نداشت که در موارد دیگر شرطی قائل شوم.

رئیس: پس بنشین. بانو دلارا، جلوبیا! خانم دلارا، آیا بگناه خود اعتراف می کنی؟

دلارا: من گناهی نکرده ام.

رئیس: حاشا کردن فایده ای ندارد. در این پرونده که روی میز است جزئیات تمام اعمال و گفتگوهای توضبط است. بگو که چطور مجتمع زاده ترا فریب داد. این موضوع در مجازات توتخفیف می دهد.

دلارا: من از ده آمده بودم. چشم و گوشم بسته بود.

رئیس: و مجتمع زاده آنرا باز کرد.

دلارا: بله، باز کرد.

رئیس: چطور؟

دلارا: بمن گفت حالا که بشهر آمده ای باید آداب و رسوم شهری را یاد بگیری.

رئیس: خوب، بعد.

دلارا: منهم دیدم آداب و رسوم شهر چیز خوبی است. این بود که قبول کردم شهری بشوم. از آن گذشته از خود مجتمع زاده هم خوشم میآمد.

رئیس: فکر نکردی که رابطه تو با این مرد نامشروع است؟

دلارا: راستش این است که یک بار فکر کردم؛ ولی مجتمع زاده گفت ما هم مثل کبوتریم. نمی خواهد به محضر برویم.

رئیس: (با چهره برافروخته خطاب به مجتمع زاده) تو با آن هیکل نکره ات چه وجه اشتراکی با کبوتر داری؟ کره خر بیشعور!

مجتمع زاده: اگر با کبوتر ندارم، به فرمایش جنابعالی با الاغ که دارم. آنها هم به محضر نمی روند.

(بوق رئیس).

رئیس: خوب حالا از این مرد شکایتی

دلارا: نه قربان. از او متشکرم.

رئیس: امروز با عجب آدمهای خبیثی سر و کار داریم.

دادستان: قربان، بنده همان اول عرض کردم. این است که بار دیگر برای آنها تقاضای حد اکثر مجازات می کنم.

رئیس: آقای مجتمع زاده، بیا جلو! بعنوان آخرین دفاع چند دقیقه فرصت داری هر چه صلاح میدانی بگوئی.

مجتمع زاده: عرض کنم که بنده در کار عشق آدم بی تجربه ای نیستم. شرح حال همه عشاق معروف را خوانده ام، و از ادیان هم کمی سر در می آورم. مجموعه این احوال مرا به این نتیجه رساند که عشق موضوعی است فقط مربوط به دو نفر و هیچ کس دیگری در آن حق دخالت کردن ندارد. دستگاه آفرینش هم اگر کمی انصاف داشته باشد تصدیق می کند، که با دستگاههای مرموز و حساسی که در ما تعبیه فرموده چندان اختیاری برایمان نمانده و اغلب دامن از دست می دهیم. و حتی آمده است که فرشتگانی به میان قوم لوط آمدند تا آنها را از فسق و فجور بازدارند؛ اما آن مردم عاشق پیشه درصدد برآمدند که فرشتگان را هم به دنیای عیش و عشرت بکشانند. و آقای رئیس البته تصدیق می کنند که «تاکه از جانب معشوقه نباشد کششی...» و بعلاوه چون بعنوان آخرین دفاع باید حقایق را بگویم، ناچارم عرض کنم که فرشتگان بخواب دلارای عزیزم نیز آمده اند، و من در این جا از بیان جزئیات اعمال آنها معذورم اما سؤال می کنم: در صورتی که برای من بدون سند محضری استفاده از عشق ممنوع است، این فرشتگان بی جهت بخود حق می دهند که بخواب دلارا بیایند. آنهم باقصد سوء؟

رئیس: بانودلارا صحیح است؟

دلارا: بله قربان.

رئیس: پس یقیناً شیطان بوده.

مجتمع زاده: قربان، شیطان یک نفر است. آنها سه نفر بوده اند.

رئیس: خانم دلارا راست میگوید؟

دلارا: بله، سه نفر بودند. زیر بالهایشان هم علامت قاشق و چنگال بود.

دادیار: (آهسته در گوش رئیس) اینطور که میگوید اینها مأمور بازرسی مواد غذائی بوده اند.

رئیس: قضیه به این سادگی نیست. در اطرافش تحقیق خواهیم کرد. ادامه بده.

مجتمع زاده: احتیاجی به تحقیق نیست، قضیه روشن است؛ چون آب از سرچشمه گل آلود است.

رئیس: مقصودت چیست؟

دادستان: از ریاست دادگاه تقاضای ده دقیقه تنفس داده می شود.

رئیس: صحیح است. ده دقیقه تنفس داده می شود.

(مأمورین عذاب مجتمع زاده را با پس گردنی از جلسه بیرون میبرند).

طرز کار بانکها

«نجات ربیع زاده»

به مرور زمان که داد و ستد بین مردم زیادتر شد، برداشتن پول از این صندوقها برای پرداخت قروض توسط یک حواله انجام می گرفت. بطور خیلی ساده صاحب پول با یک نوشته دستخطی با قید مقدار و تاریخ و امضاء صندوقدار که همان بانکدار باشد مأمور میکرد که مقدار معین شده را به طلبکار خود بپردازد.

در آخر هر ماه یا هر هفته صندوقدار حواله های هر مشتری را جمع میزد و ازچگونگی داد و ستد و یا مقدار طلب یا بدهی مشتریهای خود را با خبر میکرد. این حواله ها و نوشته ها هر کدام شکل و طرح و رنگ متفاوتی داشت و به هیچ وجه متحدالشکل نبودند و همیشه با جوهر و قلم روی کاغذهای مختلف نوشته میشد. هر صندوقدار یا بانکدار قانون و مقررات مخصوص بخود داشت و از سیستم و روش یکدیگر بی خبر و بی اطلاع بودند.

در سال ۱۷۶۲ در انگلستان **لارنس چیلد** Lawrence Child اولین بانکداری بود که حواله های چاپی ومتحدالشکل در اختیار مشتریهای خود گذاشت.

با جرأت می توان گفت این شخص اولین بانکداری بود که سیستم بانکداری را که در حقیقت شروع سیستم امروزی است در دنیا پایه گذاری کرد، بعدها بانکداری های دیگر که این روش را پیشرفته می دیدند شروع به استفاده از حواله های چاپی ومتحدالشکل کردند و حتی اسم های خود را به روی این حواله ها چاپ می کردند که بعداً چک نامیده شد.

هر بانکی نسبت به داد و ستدی که در روز داشت قاصدهائی برای حمل این چکها به بانکهای مربوط و اخذ نقد استخدام می کردند. این قاصدها مجبور بودند در روز به چندین بانک سر بزنند، چک های خود را تحویل بدهند و در مقابل با وجه نقد به بانک خود برگردند.

بعد از گذشت زمان و زیاد شدن تعداد این بانکها کار این قاصدها مشکل وتااندازه ای غیرعملی شد، بهمین جهت بانک ها ناچارشدند که ارتباطشان را با هم زیاد کنند و یک مرکز بوجود آورند که کار نقد کردن چک را بین بانک ها ساده کند. دیگر قاصدها مجبور نبودند در روز به بانک های مختلف سر بزنند، هر بانک یک نماینده به این مرکز می فرستاد و با نماینده های دیگر تماس می گرفت و چک ها و نقدینه های خود را رد و بدل می کردند.

این مرکز در سیستم بانکداری جدید Clearing House نامیده می شود. بعد از تأسیس این مراکز بانک و بانکداری شکل جدیدی بخود گرفت و مردم بخاطر تسهیلاتی که در استفاده ازچک می دیدند از این سیستم استقبال بیشتری کردند و بیشتر داد و ستدهائی که بین مردم انجام می گرفت از طریق چک بود مخصوصاً رقم های بزرگ بطوری که امروزه ۹۰ درصد از داد و ستدها در امریکا با پرداخت چک انجام می گیرد.

با ترویج کار بانکها میزان ورشکستگی و دخل و تصرف غیرقانونی هم بین آنها زیاد شد و ازطرفی سودجویانی که امر بانکداری را ساده ترین راه پولدارشدن می دیدند با جلب اعتماد مردم مقدار هنگفتی سپرده در بانک خود جمع می کردند و بعد هم با اعلام ورشکستگی و بهانه های مختلف سپرده ها را بالا می کشیدند و دست مشتریان بانک هم به هیچ جا بند نبود.

به همین سبب در سال ۱۹۱۳ ویلسون رئیس جمهوری وقت و کنگره امریکا خواهان تشکیل یک سازمان دولتی شدند که برکار بانکها نظارت کند تا تأسیس و فعالیت آنها تحت ضوابط و شرائطی باشد و بیشتر این اقدام برای حمایت هر چه بیشتر مشتریان این بانکها بود. این سازمان به نام **فدرال رزرو** Federal Reserve دارای ۱۲ شعبه در امریکاست و یکی از کارهای مهم این سازمان تثبیت سپرده بانکها است و در حقیقت می توان گفت این سازمان یک نوع بیمه و پشتیبان برای سپرده های مردم در بانکها است.

در نشریه های بعد در مورد رابطه این سازمان با بانکها و همچنین از تسهیلاتی که بانکها برای انجام مراحل مختلف ازقبیل نقد کردن چک واریز کردن وجه و غیره از طریق این سازمان برخوردار هستند، اطلاعات جدیدتری در اختیار خوانندگان عزیز خواهیم گذاشت.

تاریخچه معینی درباره این که اولین بانک کی ودر کجا بوده درهیچ تاریخ و کتابی ضبط نشده ولی آنچه که مسلم و بطورحتم می توان گفت این است که اولین بانک در هر کجا و هر دوره ای که بوده شامل تحولات و تکامل های تدریجی شده تا به این شکل ما امروز می بینیم، به این علت نمی توان مأخذ و مرجعی برای بانک و سیستم بانکداری تعیین کرد.

به روایتی در ۳۵۰ سال قبل ازمیلاد مسیح در روم قدیم حواله های دستخطی بین مردم رد و بدل میشده که کم و بیش کارچک های امروز را انجام می داده و ازطرفی درقرن شانزدهم در هلند مردم نقدینه های خود را که بیش از حد خرج روزانه یا هفتگی خودبود در نزد جواهر فروشها یا صرافهای شهر می گذاشتند تا در صندوق های محکم و مطمئن ازآنها نگهداری شود و بابت این کارمقداری خیلی جزئی به صاحب صندوق تعلق می گرفت.

بعدها که تقاضا برای این نوع امانتداری زیاد شد عده ای که منفعتی در این کارمی دیدند حجره هائی باز کردند که کارشان فقط قبول پول نقد از مردم و نگهداری آن در صندوق های خود بود و درمقابل این سپرده ها رسیدهای دستخطی به مردم می دادند به این جهت کلمه صندوقدار به این نوع صرافها خطاب میشد.

کلمه بانک ازیک کلمه لاتین به نام «بانکا» یعنی صندوق مشتق شده، به همین دلیل، سکان هائی که این صندوقها در آنجا نگهداری میشد بانکا و بعداً بانک گفته شد. نکته ای که اینجا قابل ذکر می باشد معنی و فلسفه کلمه ورشکستگی است که در انگلیسی «بنک رایسی» Bankruptcy گفته می شود. این لغت هم ریشه لاتین دارد «بانکاروتا» یعنی شکستن صندوق و در آن زمان وقتی صندوقداری از اجرای تعهدات خود که همانا نگهداری از پول مردم و استرداد آنها در موقع تقاضا بود بر نمی آمد و به نحوی دخل و تصرف در اموال مشتریان می کرد، ازطرف دولت هیأتی به حجره او می رفتند و صندوق او را می شکستند و کار او را تعطیل می کردند. شکستن صندوق به این معنی بود که این صراف از درجه اعتبار ساقط است و صندوقی برای نگهداری پول ندارد.

«موعد شاوعوت»

عجله یک غذای لبنیات‌درست کردند که سریعتر آماده می شد.

سؤال: چرا به خواندن ده فرمان در موعد شاوعوت اعتراض شده بود؟

جواب: خواندن توراه در روز اول شاوعوت شامل اشعاری است از سفر خروج (۱۴ــ۲:۲۰) که ده فرمان را می شمارد. این قسمت هر روز در معبد خوانده می شد، وپس از خرابی معبد ربای ها مردم را از خواندن آن در کنیسا باز می داشتند مبادا بعضی ها ادعا کنند که فقط ده فرمان در کوه سینا به حضرت موسی داده شد و نه تمام توراه (براخوت ۱۲).

اگر چه امروز رسم براین است که مردم در هنگام خواندن ده فرمان از توراه پیا می خیزند، در خلال قرون وسطی برعلیه این رسم بوسیلهٔ کسانیکه می ترسیدند که اتهام ناروا به آنها داده شود اعتراضاتی شد.

سؤال: چرا شاوعوت در اسرائیل یک روز جشن گرفته می شود ودرخارج از اسرائیل دو روز جشن گرفته می شود؟

جواب: تورات موعد شاوعوت را جشن یک روزه توصیف می کند (لویتکاس ۱۶ــ۲۳:۱۵). مثل موعدهای دیگر، بعلت عدم اطمینان از تقویم، در اجتماعات خارج از اسرائیل از قدیم مرسوم شده است که این موعد را دو روز جشن می گیرند.

به عقیدهٔ بعضی ها موعد شاوعوت همیشه دو روز جشن گرفته می شد. این عقیده براساس اختلاف عقیده ای است که در تلمود به آن اشاره شده است (شبات ۸۶) که آیا تورات در روزششم به اسرائیل داده نشد یا در روز هفتم سیوان داده شد. اثبات این موضوع از این حقیقت ناشی می شود که به این موعد به عبری «زمن مّتن توراتیفو» به معنی «زمان دادن تورات ما» و نه اینکه «روز» دادن تورات میگویند.

قتل و آدم کشی در

عربستان سعودی

مارچ ۱۹۷۵

ملک فیصل توسط برادرزاده اش به قتل رسید و این ترور منجر به جانشینی پرنس خالد شد.

کودتاهای نافرجام در عربستان سعودی

۲۶ مه ۱۹۵۶

ارتش آزادیبخش.

۳ اگست ۱۹۵۶

فرماندهان ارتش.

۲۱ اپریل ۱۹۶۷

یک ارتش وابسته به مصر.

مه ۱۹۶۹

گروهی ملقب به پسران شبه جزیره عرب.

سپتامبر ۱۹۷۸

آشوب مکه.

۲۰ نوامبر ۱۹۷۹

مسلمانان بنیادگرا مجدداً مسجد بزرگ مکه را به تصرف خود درآوردند.

دسامبر ۱۹۷۹

آشوبگران شیعه در ایالات شرق.

در اردن

نوامبر ۱۹۷۱

وصفی طال نخست وزیر اردن توسط یک فلسطینی درقاهره به قتل رسید.

کودتاهای نافرجام در اردن

۱۳ اپریل ۱۹۵۷

یک کودتا توسط ژنرال علی ابوناوار و بزرگان ارتش.

فوریه ۱۹۵۸

توسط سوریه و مصر.

۱۷ جولای ۱۹۵۹

ژنرال صادق الشاره و ارتشیان.

۲۵ جولای ۱۹۶۰

سوریه.

اپریل ۱۹۶۳

توطئه بعث.

اکتبر ۱۹۶۹

گروه آزادی.

اکتبر ۱۹۷۰

محافظان شخصی ملک حسین.

فوریه ۱۹۷۴

طغیان چهلمین «بریگاد مسلح».

اکتبر ۱۹۷۴

سوء قصد به جان ملک حسین.

مه ۱۹۷۷

توطئه سوء قصد.

فوریه ۱۹۸۱

سوء قصد به جان نخست وزیر «مودار بادران».

الجزایر

۱۹ جون ۱۹۶۵

کابینه بن بلا با یک کودتای نظامی سقوط کرد توسط «بومدین».

۱۹۶۴ــ۱۹۶۳

کودتای نافرجام توطئه سیاسی.

دسامبر ۱۹۶۷

توسط کلنل طاهر زبیری.

لبنان

۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲

قتل پرزیدنت جمیل.

نافرجام

۱۹۴۹

گروه ناسیونالیست های سوریه.

۳۱ دسامبر ۱۹۶۱

یک سروان ارتش و گروه ناسیونالیست های سوریه.

در لیبی

اول سپتامبر ۱۹۶۹

شورش به رهبری ژنرال معمرالقزافی به علیه ملک ادریس که منجر به اخراج ملک ادریس شد.

نافرجام

دسامبر ۱۹۶۹

وزیران داخلی و دفاع.

تابستان ۱۹۷۵

اعضاء شورا انقلاب و وزیر دفاع.

اگست ۱۹۸۰

توطئه شورش ارتشیان.

مراکش

کودتاهای نافرجام

ژانویه ۱۹۷۱

اعضاء چپ گرای ارتش.

۱۰ جولای ۱۹۷۱

فرمانده دانشجویان ارتش.

۱۶ اگست ۱۹۷۲

توطئه قتل پادشاه توسط وزیر دفاع.

موریتانی

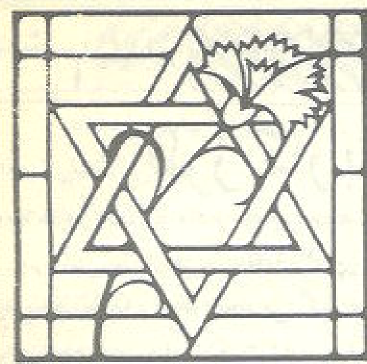
۱۰ جولای ۱۹۷۸

یک کودتا علیه پرزیدنت مختارالدوله، در این کودتا کلنل مصطفی اُلسالک به قدرت رسید.

کودتا ناموفق در موریتانی

۱۶ مارچ ۱۹۸۱

توسط مراکش.



JUDEA CHRONICLE

Volume I - 5th Issue
April-May, 1991 - Iyar 5751

Israel's Security Comes Before Territorial Concessions

In an apparent reflection of the mood on Capitol Hill regarding the post Gulf war peace process in the Middle East, members of Congress told a visiting delegataion of the National Israel Bond New Leadership Division that Israel's security must be the first consideration in any move towards a regional settlement.

The Congressional meetings were part of the annual Israel Bond New Leadership Conference, which was attended by 150 young Jewish leaders from 20 cities throughout the United States and Canada, addressed the major issues challenging Israel as a result of the Persian Gulf war and the continuing influx of Soviet Jews.

The conference took place as the Israel Bond Organization conducted a massive campaign to realize $500 million in 1991 Bond sales by Passover. As part of the effort to resettle the hundreds of thousands of Soviet Jews expected to arrive in Israel in the coming months, Israel's government has announced that all 1991 Israel Bonds proceeds will be used to provide housing and job opportunities for Israel's new citizens.

During the conference, delegates met with members of the House and Senate and administration officials to gain a better understanding of how their efforts will be impacting on Israel in light of key events now affecting the region.

Senator Bob Packwood (R-Ore.) told the young leaders that peace in the Middle East "will never come if it is forced from outside. If we attempt to enforce a solution, we will live to regret it." He said that rather than Israel exchanging land for peace, "the Arabs should exchange peace for land." Counseling patience and moderataion, he warned that an imposed solution could result in the U.S. placing "250,000 troops in the West Bank for the next 30 years" as a buffer force.

Congressman Dan Burton (R-Ind.), in commenting on Israel's small geographic size, stressed the nation's "legitimate security needs." He said that relinquishing the West Bank without "absolute", iron-clad security guarantees "would" encourage radical elements. Consequences of such action, he said, could result in an Israel without strategic depth whose population would suffer more casualties from shoulder-fired rockets than Iraqi Scuds.

Congressman Dan Glickman (D-Kan.) took exception with those who feel that the U.S. owes a debt to its Arab allies. "We do not need to compensate the Arabs for American intervention," he delcared. Doing so, he said, "sends the wrong message." He said that preconditions for peace should include "official recognition of Israel by members of the Arab League, especially Kuwait and Saudi Arabia."

The delegates were also briefed at the State Department by Assistant Secretary of State for Human Rights Richard Schifter. He told the delegates their efforts on behalf of Israel Bonds were vital to Jews still in the Soviet Union, who need to be reassured that they will find housing and jobs when they arrive in Israel.

William Kristol, chief of staff for Vice President Dan Quayle, said "two huge developments" will have a positive effect on Israel: the destruction of the Iraqi military machine, which "strengthens Israel's security immeasurably", and the immigrataion of Soviet Jews, which will result in a "demographic change in the balance of power."

During a session at the Israeli Embassy, delegates were told by Minister Michael Shilo, deputy chief of mission, that Israel will have to create 600,000 new jobs and build 250,000 new housing units over the next five years. He said that the proportional equivalent in the U.S. would be 35 million jobs and 11 million new homes. He said that Israel Bonds will "play a central role in these formidable task."

Ambassador Meir Rosenne, president and chief executive officer of the Israel Bond Organization, addressed the culminating banquet of the conference. In his remarks Ambassador Rosenne called Soviet Jews "the real heroes of this generation. In spite of persecution, more than 1 million Jews are applying to go to Israel."

In commenting on the peace process, Ambassador Rosenne, who wrote the legal protocols for the Camp David accords, said thata "if one country in the Middle East wants peace, it's Israel." Citing the return of the Sinai, he said that "Israel is the only country to give up territory four times its size, together with oil wells and military bases, for a piece of paper." For Israel, he said, "the real dividend of Israel Bonds is that hundreds of thousands of Jews have regained human dignity."

Other speakers who addressed the conference included Neal Sher, director of Special Investigations for the Department of Justice, and Stuart Eizenstat, former assistant for domestic affairs for President Jimmy Carter.

Michael Siegal of Cleveland is national Israel Bond campaign chairman. Jordana Enig of Washington, D.C. and Jonathan Brateman of Detroit were conference co-chairmen. Howard Goldstein of Miami is North American New Leadership Chairman.

Since its inception in 1951, State of Israel Bonds has mobilized approximately $11 billion in investment captial (and redeemed approximately $7 billion) for the development of every aspect of Israel's economy, including agriculture, commerce, industry and foreign trade. Now, with tens of thousands of Jews arriving from the Soviet Union, Israel Bond proceeds are being utilized to help provide jobs and homes for Soviet and other immigrants.

American Jewish Committee Joins Conference

NEW YORK, March 15...The American Jewish Commitee, by unanimous action Monday of its Board of Governors meeting in Washington, has voted to join the Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations as a full member, ending the "observer" status it has maintained since 1967.

In announcing the move, Sholom D. Comay, AJC President, pointed out that AJC, as an "observer," had participated in all activities of the Conference of Presidents during this period, but added:

"It is no accident of history that this action by AJC comes at the moment that the U.S. has started delicate negotiations with the many parties of the Middle East. We feel that we are at an historic point in approaching some of the most vexing concerns of our generation, and we are at a time when the unity of the American Jewish community must be maximized -- not only because of the Middle East but also because of the challenges world Jewry faces in other areas such as Soviet Jewry. That is why, after many years, we have voted to enter the Conference of Presidents in what is a symbolic act of Jewish unity."

Mr. Comay commented: "As a full member of the Conference of Presidents, AJC looks forward to many years of even more effective cooperation with so manay others in the American Jewish community, and we hope that our voice will be heard more effectively than ever with American government officials and political leaders." At the same time, Mr. Comay noted, the AJC's decision in no way compromises the agency's ability to speak out clearly and independently on those many issues of particular concern to its 50,000 members.



Confidence-Builders For Israel

by Elmer L. Winter

Secretary of State Baker, in outlining his thoughts concerning a Middle East peace settlement, said recently: "It may be that both sides might have some interest in exploring confidence-building memasures of some sort."

Certainly the Israelis will welcome political and economic confidence-builders from their Arab neighbors that would encourage them to walk the extra mile for peace. Secretary Baker will find greater receptivity from Jerusalem to his proposals for new initiatives if he can:

1) Persuade all of the Arab countries in the region to grant diplomatic recognition to Israel.

2) Convince the Arab states to abandon the economic boycott they have imposed against Israel since 1948 at an annual cost to Israel of $400 million.

3) Prompt the Arab world to end its own ban on trade with Israel.

4) Let Israel participate in tenders for the reconstruction of Kuwait.

5) Arrange with Saudi Arabia and other Arab petroleum-producers to sell oil to Israel at the same price as the rest of the world pays.

6) Promise to maintain Israel's qualitative edge in the sale of U.S. military equipment.

7) Reduce the proposed sale of $18 billion in arms to Saudi Arabia and other Arab states -- a sale that threatens to re-ignite the disastrous arms race in the Middle East.

8) Assure Israel that the U.S. will have the capability necessary to prevent future missile attacks by hostile neighbors.

9) Make clear that the U.S. will not urge Israel to negotiate with the PLO, whose support of Iraq and continued terrorism has disqualified it as a viable negotiating parnter with Israel.

10) Encourage Israel's Arab neighbors to provide decent housing and jobs -- and citizenship rights -- for Palestinians living in those countries, thus motivating them to remain in the lands where they are rather than to demand a return to Israel proper and to the West Bank.

11) Win a commitment from the Government of Egypt to increase trade with Israel, thus strengthening the peace treaty through closer economics ties.

12) Let Israel share in the economic cooperation programs agreed upon by the foreign ministers of eight Arab states after meeting with Secretary Baker in Saudi Arabia.

These suggestions will go a long way toward building confidence among the people and the Government of Israel that the crushing defeat of Saddam Hussein -- and the new prestige our own country enjoys in the region -- marks the beginning of a new era in which Arab-Israel peace may at last break out.

Wiesenthal Center Confirms Germans Produced Zyklon B Gas And Installed Gas Chambers In Iraq

The Simon Wiesenthal Center condemned the German company and technicians who produced large quantities of Zyklon B gas (the chemical agent used to murder millions of Jews in Nazi death camps during World War II) in Iraq. The Center also presented evidence that a German firm produced and installed two specifically designed gas chambers which were used to test chemical and biological weaponry.

At a February 7th Los Angeles press conference, Center officials showed a new German documentary "Made in Germany - Saddam Hussein's Helpers". The documentary interviewed German technicians who admitted to providing Zyklon B, Tabun nerve gas and other chemical and biological weapons in Iraq. The Wiesenthal Center estimates that Iraq has an annual capacity to produced between 6 - 15,000 tons of poison gas. Another technician confirmed allegations first raised in the Center's *Poison Gas Connection* report that the German firm, Rhema Labortechnik, custom designed and installed two gas chambers in Iraq which were used to test chemical and biological weapons.

The producer of the documentary, investigative journalist Edgmont Koch, alledged that Iranian prisoners of war were used as human guinea pigs in the gas chambers to test the ability of gas masks to withstand various chemical and biological agents.

Rabbi Marvin Hier, Dean of the Wiesenthal Center, in his statement ata the February 7th press conference said that, "What is unmistakably clear is that a German company built gas chambers for the Iraqis which enabled them to test the potency of their weapons of mass destruction." Rabbi Marvin Hier added "that we now have evidence that the same agents invented by German techologies in the 1940s and put at the disposal of a dictator were again recreated in the 1980s and put at the disposal of yet another dictator. Apparently, these German companies have learned nothing from the tragedy that befell mankind at Auschwitz."